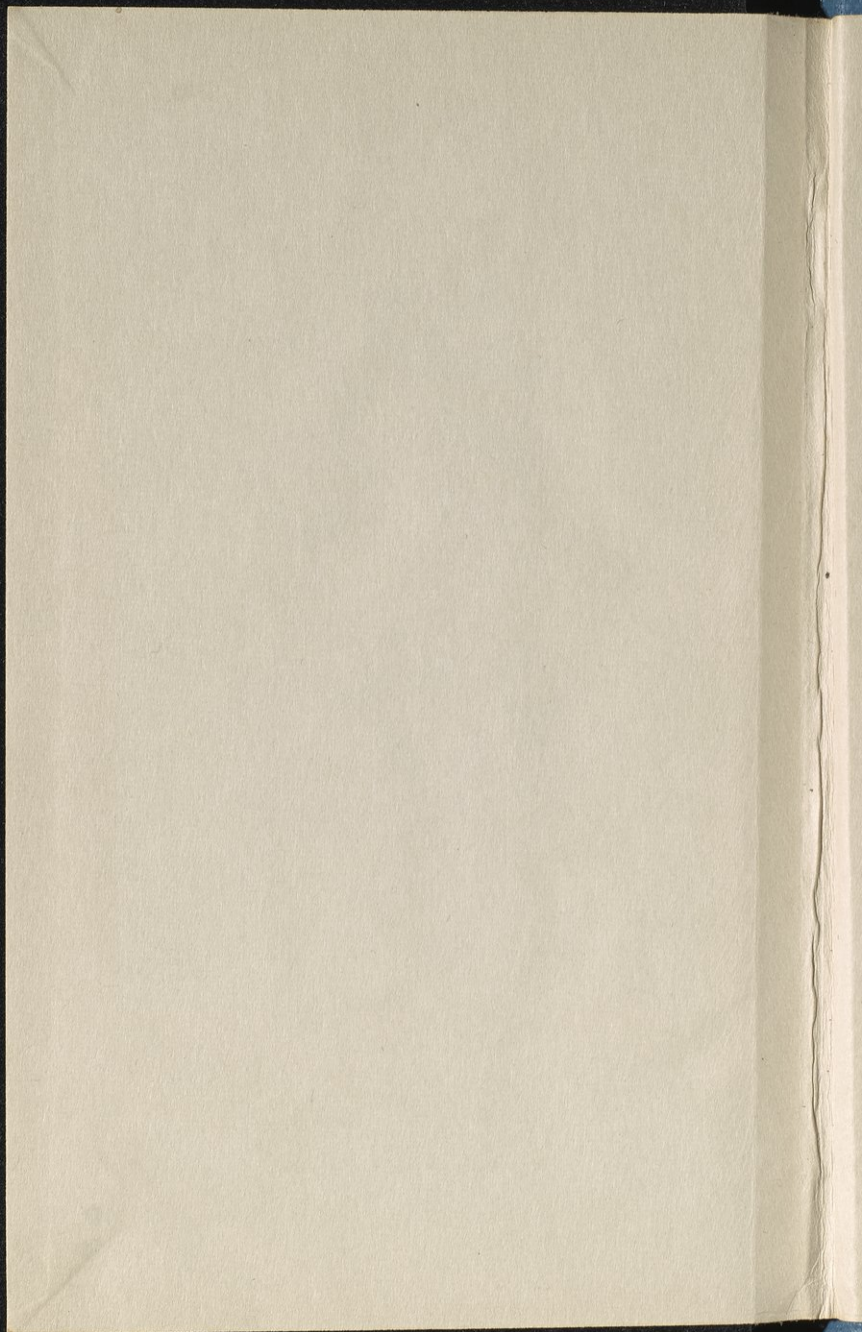


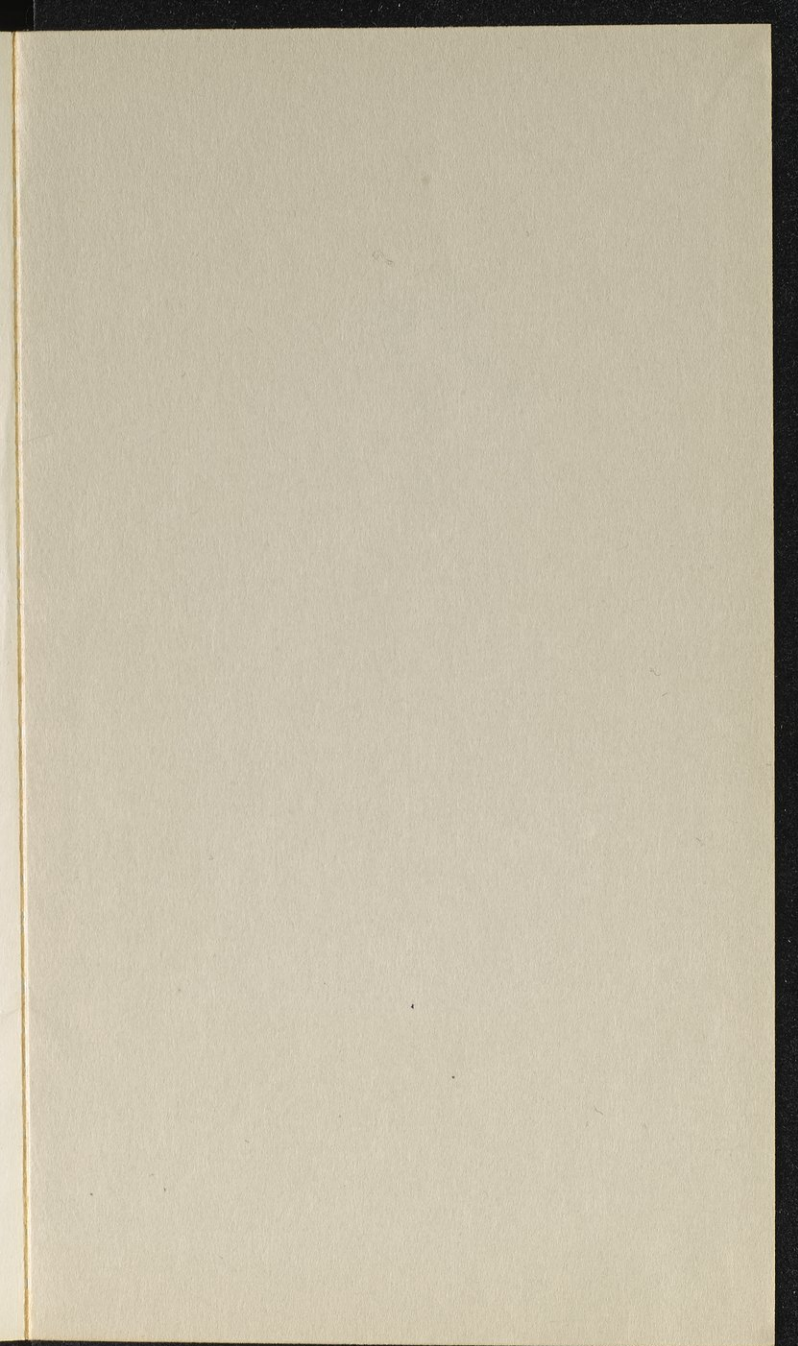
Columbia University
in the City of New York

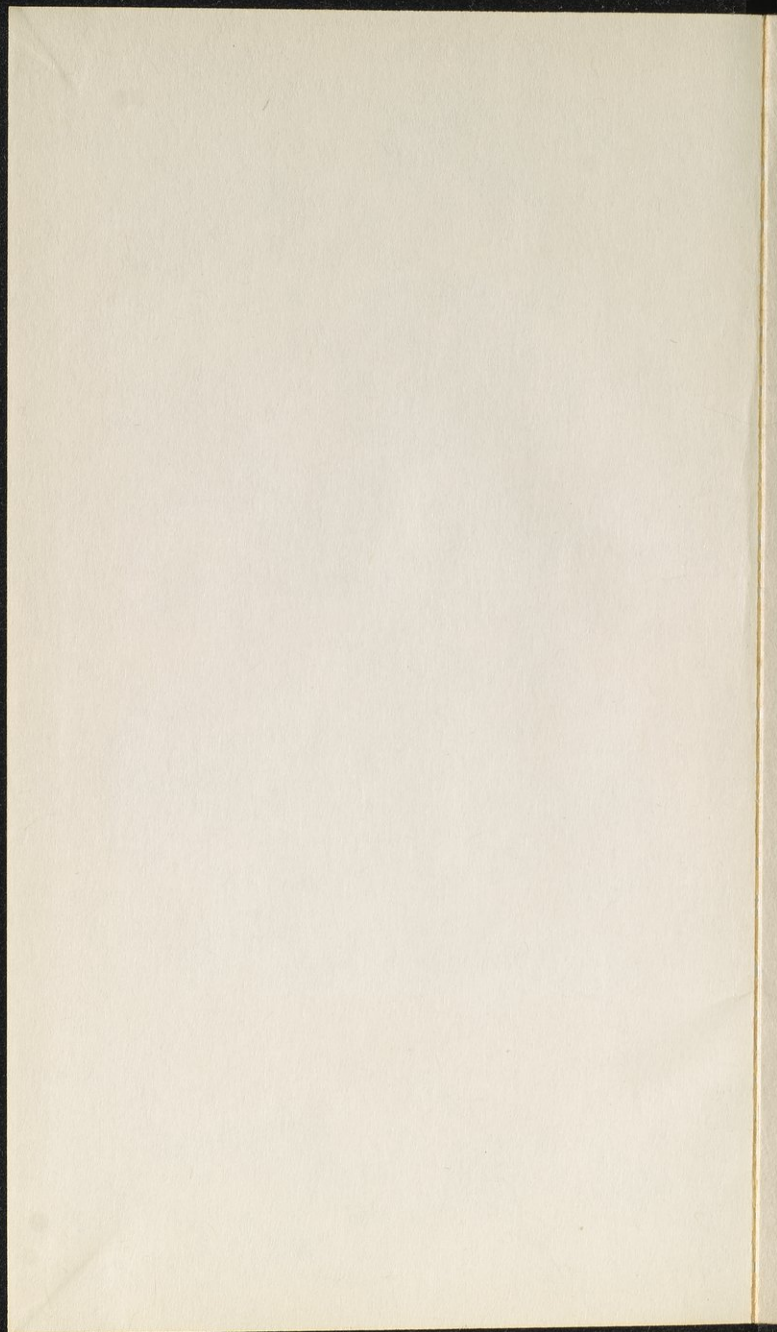
THE LIBRARIES

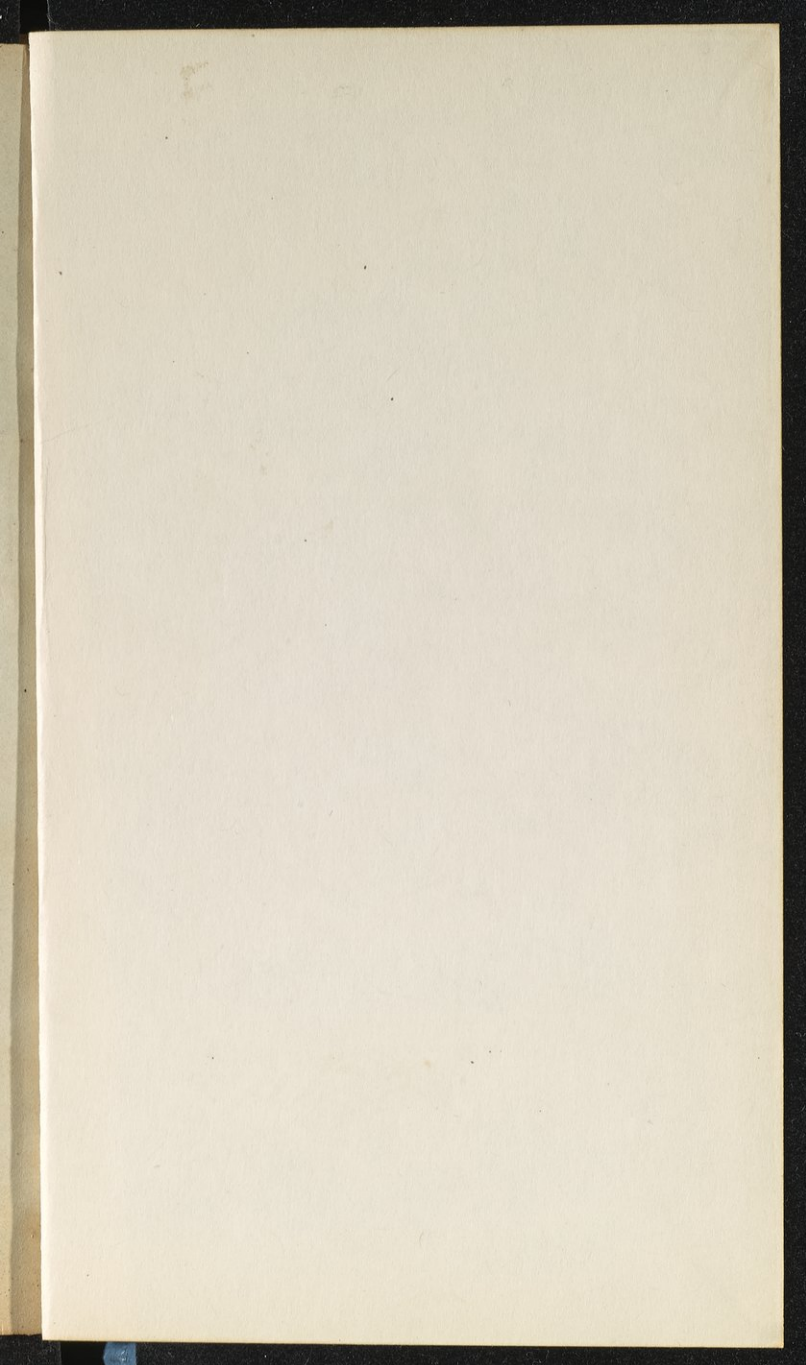


GIFT









97

10

106

32.087

Gift
Rev. A. Johannan
Nov. 1913



COLUMBIA
UNIVERSITY
LIBRARY

هذا كتاب تحفة المحمدية جميلة تصب
اليد الخليلية والفاضل النبوية
حد عصره وقرن دهره
جناز الامراء والنبوة
الملف سلطان
القرا في فضائلهم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي نزل على عبده الكتاب وكرم ولياته
بمشاهدة الجمال وفضل الخطاب والصلوة والسلام
على اشرف الانبياء وافضل الاصفياء محمد وآله
المنجيين المستوفين لديوان يوم الحساب لذاعين
الى الله والى طريف الرشيد والصواب بما برع عليه
ووصيه وصهره واخيه ونفسه وخليفته عليه
الذي هو نور الانوار وسبل الاطهار وعضد
الاخيار والولي الذي لا ينكره الا من ضل وكفر

وَلَا يَشْكُ فِي رَفِيعِ رَبَّنَا فِي الْأَمْرِ فِي أُمَّةٍ نَظَرَ الْقَائِمِ
الَّذِي بِيَدَيْهِ مَفَاتِيحُ الْجَنَّةِ وَسَفَرُ ذَاةِ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ
تُنْقَلَبُ فِي الصُّورِ سِرًّا لَلَّهِ فِي الْكَوْنَيْنِ وَبَابُ اللَّهِ فِي
الْعَالَمِينَ وَوَجْهُ اللَّهِ بِلَا مِينَ وَعَيْنُ اللَّهِ النَّاطِقَةُ
فِي النَّشَاطِينَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَيَعُوبُ الْبَدِينِ خَلِيفَةُ
رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ
وَعَلَى أَوْلَادِهِ بِحَسْبِ اللَّهِ عَلَى الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ الَّذِينَ هُمْ
الْأَنْوَارُ الْعُلُومِيَّةُ الْمَشْرِقَةُ مِنْ شَمْسِ الْفَاطِمِيَّةِ فِي
السَّمَاءِ الْمُحَمَّدِيَّةِ وَالْأَسْرَارُ الْأَلِهِيَّةِ الْمَوْدَعَةُ
فِي الْهَيْئَاتِ الْبَشَرِيَّةِ وَالْأَعْضَانِ الْبِنَوِيَّةِ فِي الدُّجَى
الْأَحْمَدِيَّةِ عَلَيْهِمُ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَبِحَيَاتِهِ أَجْمَعِينَ وَ
لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْمَادِهِمْ وَظُلَمَائِهِمْ وَغَاصِبِي خُوفِهِمْ
وَمُنْكَرِي قَضَائِهِمْ مِنَ الْآنَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ أَمَّا
بَعْدُ جَوْنِ فَاتِحَةِ الْكِتَابِ فَرَقَانِ فَضْلٍ وَدَانِشٍ
مَنْتَقِبِ الْأَبْوَابِ نَبِيَانِ عَقْلِ وَبَيْنَشِ فَرْزَانَ آخِرِ

مهر آستان مجد و اجلال درخشان کوه در یای مکرمت
و افضال طغران نویس منشور بزرگی و درخت و دریا
نکار دیوار اقتدار و شوکت صاحب عبیده حفته
و سالک طریقه محقه که نام شریفش در کما میچه
دستور العمل اهل معرفت و ابقان فصل الخطاب است
و قلب سلیمش در دفا تر خلود و ابود موحدین و خلصین
فرز انتخاب اعنی سرکار عظمتنا شوکت اقتدار مقرب
الحاقان مؤتمن السلطان اقامیرزا محمد مستوفی آذر
بایجان زاده الله مجددا و شرفا از این کسبند خاکسار
و ذره پیمفدار محمود بن محمد العلوی الفاطمی الحسینی
الحسینی البتریزی خواهش فرمودند که نسخه کلام الله
مجید و فرقان جمید که فی الحقیقت از هر جهت در میان
سایر نسخ فرانی ممتاز و فرید بود تصحیح نمایم و بعضی
از قواعد و ادب تراش و فواید فراید مجوید تلاوت
بطور اجمال و اختصار در حواشی آن بنکارم لهذا

امثالاً لأمره العالی راجعاً للأجر الجزيل من ربّی الجلیل
سعی جمیل بقدر الوسع والطاقة مبکدول و مستول
جناب ایشانرا معمول داشته بعد از تصحیح بلوغ
قدری از ضوابط قرائت و تجوید به را تصحیحاً و تلویحاً
در حواشی و بین السطور قرآن مزبور مسطور داشت ولی
بملاحظه آنکه اغلباً آنها علی الرسم بطور رکز نوشته
شده لازم بود که من باب التوضیح رساله محض
تعیین رموزات و تصریح علایم و تلویحات و تبیین
اسامی قراء و اختلافات تالیفات نماید تا بعد
از ملاحظه آن قواعد مسطوره و رموز مزبوره
معلوم و مفهوم گردد و ستمینها بالتحفة المحمّدية
و رتبها علی مقدّمه و ثمانیه ابواب و خاتمه اقامه
المقدمه در بیان معجزه و فضیلت قرآن
و کیفیت و اداب تلاوت و قرائت است اگر چه
مستاح قلم نجسته رقم در سطح مساحت طول و عرض

جز زبان عجز در نیا بدلیکن بقدر قلیلی از ان اکفا
نمایم در روایت معتبر از حضرت امام علی علیه السلام
منقولست که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
پرسیدند که چه سبب دارد که هر چند قرآن را بیشتر
میخوانند نازه نر میشود و گنه نر نمیشود و بر بسبب
خواندن مکرر نمیشود فرمود زیرا که خدا قرآن را
مخصوص زمانی نفرستاده و از برای گروه معینه
مقرر شده است بلکه برای همه خلفان فرستاده
تاریخی است لهذا ترا چنین کرد اینده که بتکرار
تلاوت مکرر نکردد و طراوتش بپوشد در نر آید
باشد تلاوت و شیرینی در باینده کی این کلام است
که هر چند مکرر خوانده شود لذتش کم نمیشود و از
استماعش ملالت نمیزد و بر کام جان شنوندگان
مدام از شهد فایق تلاوتش حلاوت بر حلاوت
میافزاید گفتیم اوصاف لبث تکرار خواهیم کرد گفت

لعل من فداست ذکر او مکرر خوشتر است آورده اند
که ولید بن مغیره که از فضیلت عرب بود آمد بخدمت حضرت
رسول خدا و گفت بخوان قرآن برای من پس آنحضرت این را
تلاوت فرمود ندان الله یا مر یا عدل و الاخسان و
ابتداء ذی القربی و ینهی عن الفحشاء و المنکر و البغی
لعلکم یتدکرون ^{بگوش} بار دیگر بخوان چون خواندند گفت
بچند اسو کند که حلاوت و حسن و طراوت و لطافتی در او
هست که وصف نتوان کرد و شاخهایش مپوه دهنده است
و ساقش بار آورنده چگونه چنبر نباشد و حال آنکه هیچ
کتابی را از کتب الهی و هیچ صحیفه را از صحف پادشاهی این
کمال و جمال و عزت و جلال نبوده عدو و بندگان در
غایت حلاوت و تطهر بدینهاست جز آنکه لفتقر ظاهر
است بلاغت معنیش زاهر و باهر لاجرم فصاحتی مجاز و بلقا
سخن پرداز در برابر این صحیفه و اضحی الامجاز سر بر خط
انفیاد می نماید و از دعوی به معنی خود بترقی کرد بصل

خبر لرب اجتمع الاثنان والجر على ان ياتوا بمثل هذا القرآن
لا ياتون بمثله اعترافى نمودند و اگر کسی از روی جهل
و عنان قدم جرات جسا رپیش می‌ها دانوار خورشید قرآن
از اقوافندار طلوع فرموده چراغ مدعای او را بشعشع
فانوا بحديث مثله منفي حيشا ناهم را معلوم کرد که
القرآن معجزة و الخلق عنه عاجزون در روایت مذکور
زمان حضرت ساق علیه السلام ابر الی العوجا و سه نفر دیگر
که از ملاحظه که در نهایت فصاحت بودند اتفاق کردند
که کتابی در برابر قرآن بیاورند و هر یک ربعی از آن را تمام
کنند و این عهد را بایکدیگر در مکه پنهان نمود و عهد
کردند که در سال دیگر جمع شوند در مکه و ترتیب دهند
چون سال دیگر شد در مقام ابرهیم جمع شدند پس یکی
از ایشان گفت چون من دیدم قول خدا را که يا ارض اطلعي
ماء و يا سماء اقلعي و غيض الماء و فضي الارض انتم
که معارضه با قرآن نمیشود کرد دست از معارضه بکشید

پس دیگری گفت چون این میرزا دیدم که قلماً استنویسوا
خَلَصُوا نَجِيحًا إِلَىٰ آخِرِ الْأَيَّامِ مِنْ أَمْرِ عَارِضٍ كَرْدَنْ بَاقِرِ نَا
امید شدم پس در اینجا حضرت صادق علیه السلام از پیش ایشان
گذشت و با عجز از این میرزا برایشان خواند که قُلْ لَنْ أَجْتَعِدَ
الْأَفْنَ وَالْجُرْعَةَ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ الْخِمْ جَوْن
این معجزه را از آنحضرت دیدند خائب خاطر برگشتند بگدا
در باب سرفرازیه و دقایق قرآنیة اجناس و احادیث
هنگامی که ذکر آنها در این سه ساله موج جلال و طاله میشود
ولیکن همین قدر کافیست که قرار مجید خواننده عامر متنا
و شفاخانه بیماران دین و شپش و پناه بیگسان سزما
ننگ سنی و تنگ مایکان و مویش غریب و جلد پس صلح است
نظر کردن خواهی جوهر عرفان و رویدای علم القرآن
قادران کوه رفیقین یا بی قادران کیمپای دین یا بی
بدانکه تلاوت قرآن مجید اداب ظاهری و باطنی دارد
اما اداب ظاهری پس طهارت و نعتیم مصحف و استماع

و خواندن دعای پیش از تلاوت بعد از آن و نذر و در نما
 آن و گویا کردن و درست خواندن و در نذر ابرو رحمت
 طلب جهت کردن و در نذر ابرو عذاب پشایردن بشوی
 خداوند رحیم و غیر ذلک و اما اذاب باطنی مثل حضور قلب
 و تخلی از موانع فهم و مناسبت شدن از مضامین آن و خوردن
 پختن درجه از طبقات غشوات نفس بلند کردن و در
 عرضة مخاطب یا پروردگار خود دیدن بدو و عجب دیدن
 سبب مفاخرت بی پایه عرش پای علو همت بفرق فرقدان
 سودن و محققین کشفه اندک در جانشینت است
 اول کلام الهی شدن که کو با حق سبحانه و تعالی حاصل
 و ناظر و سامع کلام او شد و بیم کمال حیرت از تجلی انوار فیض
 بنویسد که او را دهشت حاصل شود و گویا متکلم را می بیند
 چنانچه از حضرت صادق علیه السلام روایت که **وَاللَّهِ لَقَدْ خَلَجَ**
اللَّهُ خَلْفَهُ كَلَامَهُ لَكِنْ لَا يُبْصَرُونَ سِيمًا از نام نشان
 و قرائت خود بنویسد که بمرتبه رسالت رسید گویا کلام را از

۱۰۰
 ۱۰۰

خدا میشتود و بری شدن از حول و قوه خود و عدالتان
بسو نفس خود و احضا عظیم کلام و متکلم **فطر**
در تلاوت اگر میچشم شهود متکلم شو ترا شو مشهود
مدا از نفس ضال در بومضل بنفاسیل لفظ و معنی دل
بلکه چشم شهود بر حق دور در فر و غش چراغ دل فرو
خوش نباشد که یا پیش نظر تو نظر افکنی بجای دگر
از جناب امام موسی علیه السلام منقولست که در جات هشت
بقدر آیات قرآن هشت بقاری میگویند بخوان و بالا و
پس یکایه بخوانند و یکدرجه بالا میرود و ایضا بقال لغار
القرآن اقرأ و راق و ریل كما كنت تترتل في الدنيا فان
مترلك عند اخر اية تفرؤها و ایضا فرموده اند که افضل
عباده امتی قراءه القرآن و نیز فرموده اند که خدا
عذاب نمیکند دل را که حفظ نماید قرآن و ایضا فرمود
اندکه اشرف امتی حمله القرآن و زوایت کرده اند اسم
هد از سیدان نبیا علیهم التحنه و الشاء که جمله قرآن

مخصوصند بر حجت المحی و طوبوس با نور نامشاهی و تعلیم کنند
کانه قرآن در کاه الهند و مراد از جمله قرآن جمله حقیقی
است که بمضمون انجیل کنند بمنطوق میمنت مشحون کما الله
وَعَزَّ بِرَأْسِهِ مَنْظُورٌ اَشْتَهَى لِحْمًا مِنْ فَرَسٍ مَوْدُءٍ اِشْتَانِ نَعْمًا
و تکاهل و شاهل نور زید خلاف فرموده ایشان
نکنند و بل لَمِنْ شَفَعَاءِ وَ حُصَمَاءِ وَ نَبِیِّ فَرَسٍ مَوْدُءٍ
که قرآن عزیزه الوثقی در پیمان محکم خداست برای مهتک
پس هر کس از عین خلاص چنگ بر شنه محبت جناب
مولی الموالح اولاد طیبین و استوار نماید هم چنانکه
حضرت کاظم علیه السلام فرمودند که علی بن ابی طالب جلیل الله
المئین از جاه ضلالت نجاه یافتند با وج جاه هدایت
فایض کرد و اگر نرساننده قاری خود است بگوید
جهنم و درک اسفل چه در صریح ایه مفضل اینمقال
مبهر است که وَ تَبْرَأُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ
لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا یَزِيدُ الظَّالِمِينَ اِلَّا خَسَارًا پس قرآنرا

حرفی است که بسبب در هر جا که قرآن ظهور کرده آن محل را
 مرتبه بمرتبه مجتهد در هر جا که ظهورش زیاده است
 اینچنین زیاده گردیده پس هر گاه نقشهای مرکب و لوح
 و کاغذ و جلد یک مجاور آن گردیده زیاده از نقش و
 کاغذ جلد قرآن خواهد بود تا چون بمرتبه جناب با
 رفت بنوی و اهلیت آن میرسد مرتبه ظهورش بنهایت
 میرسد چنانچه در وصف جناب علیه السلام وارد شده
 كَانَ خَلْقَهُ الْقُرْآنَ بَلْكَه اَكْرَبِیْنَ حَقِیْقَتَ نَظَرِ كَیْ
 قرآن حقیقی ایشانند و نقش کامل قرآن لفظاً و معنی
 قلوب مطهره ایشان حاصل است چنانچه جناب امیر
 المؤمنین علیه السلام میفرماید که منم کلام الله ناطق
 نَظْرُ لَيْسَ بِحَسْبِ عِبَادَتِ الْعَالَمِیِّ دَلْ بَدَّ نَهْ دَر عَرَجِ جَوْ
 شیرین سخن در عجم است در ثواب الاعمال از علی بن
 اسطخار از امیر المؤمنین علیه السلام روایت که فرمود که
 هر که یکصد بار بخواند از هر جای قرآن که بخواند بعد

ما اینکه در مرتبه
 ظاهر و آفریننده
 که خلاصه از این است
 با خدا جان او را کافر
 مشهور در این عالم
 که کامل آن قرآن
 گردیده است

از آن هفتم رتبه بگوید بِاللَّهِ اگر دعا کند که کوهی از جا
بردارد بر میدارد و ایضاً امام جعفر صادق علیه السلام
فرمودند آن کسی که یکبار نماز قرآن در نماز خود نشسته
بخواند بنویسد خدا این غله را برای او پنجاه حسنه محو میکند
از او پنجاه سینه و بلند کرد اند مرتبه او را صد درجه
و قاری بر این ثواب این اجر و فواید حاصل است که بمقتضای
کرمیه مشکین رفته وَرَقِيلُ الْقُرْآنَ تَرْبِيلًا عمل نموده
و خود را بر زمره حسنو القرآن و جود او دله نماید
والا از کسانی خواهد بود که در شان ایشان رَبِّ الْقُرْآنِ
لِلْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ نلیعنه و رود یافته و محقق نما ناد
که تزیین و بتجود میار شسته هم که فقهای عظام تصریح
بان فرموده اند اگر کسی در نماز یکبار از مخرج خو
ادان کند نماز او باطل است و احد از علما خلافت در این
نکرده است و سیدان نبیا فرموده اند که التَّزْبِيلُ
حِفْظُ الْوُفُوفِ وَأَدَاءُ الْحُرُوفِ و سیدان و صبا علیها السلام

فرموده اند که **الْبُرْتَبِلُ بِجَوْبِ الْحُرُوفِ وَمَعْرِفَةُ الْوُجُوهِ**
بنوعی که حروف کلمات یکدیگر داخل و متصل باشند
نشود و در مواضع و قوفیه که مقرر شده وقف نمایند
امثالاً از مخارج و حروف از یکدیگر بپوشد و همچو استلین نشود
و رعایت صفات حروف هم بکنند باید که تلاوت را
از روی خضوع و خشوع کند زیرا که **حضرت حنیف علیه السلام**
روایت شده که هر کس قرآن بخواند و خضوع نکند و در
نیارود و پیدا نشود برای وی جز عذاب و اندوهی و شمشیر
پس بد رستبکه سبک شمرده است عظم شان خدا را
و زیان کار شده است باین کار شدن هویدا فظم
خوش نباشد که بپیش نظر تو نظر افکنی بجای دیگر
و نیز از آنحضرت منقولست که **إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ بِالْحَرْفِ
فَأَقْرَأْهُ بِالْحَرْفِ** یعنی قرآن نازل شده است با حزن پس آنرا
با حزن بخوانید تا بجز این بادیته غفلت را بخردن است
بسر حد هدایت برساند و از رسول خدا صلی الله علیه و آله

مرویش که زینت قرآن بر ابصداهای خوش و ایضا فرمود
که قرآن نازل شده است بحزن و اندوه پس هر کس بخواند
انرا گریه کند و اگر گریه نتواند کرد خود را بگریه سازد
و در آخر حدیث فرموده وَ تَعْوَابُ الْقُرْآنِ قَائِمَةٌ لِمَنْ
بِهِ قَلِيلٌ مِّنَّا یعنی تعنی کنید بقرآن که هر که غنا نکند
از ما نیست محققانمانا که این حدیث شریف مناقات
دارد با بسیار احادیث صحیح دیگر که هر یک صریحا
دلالت بر مطلق غنا دارند اعم از تلاوت قرآن و غیر آن
لذا در باب حرمت حلیت غنا در قرآن بَيْنَ الْعُلَمَاءِ
رضوان الله علیهم خلافت جمعیه که در صد منع د
امده اطلاق احادیث منع ما منا طمحت خود داشته
اینچنین و سایر اخباری را که دلالت بر جواز کند و معض
تا و بدل در آورده اند از جمله شیخ طبرسی علیه الرحمة
تَعْوَابُ مَعْنَى اسْتَعْوَابِهَا كَمَا كَرِهَ كَوَيْدٍ بِمَعْنَى مُسْتَعْوَبٍ
سبب قرآن از غیر قرآن زیرا که آنچه بکار دین و دنیا

شما اید در این کلام مجید یافت شود و کسیکه با جزو نواهی قرآن
که از اهل بیت عصمت پور رسد اکتفا نکرده خود را بغیر قرآن
واهل آن که رسول خدا و ائمه هدی انداند از ما نباشد
غیر ذلك من التاویلات و برخی دیگر بر آنند ما را امیکه مفهومی
حدیث با قوانین شرعی منطبق تواند شد ما حدیث سابقان باید
از تطرق تا ویلات بعید مصون و محروس باشد و در ^{انقطاع}
احادیث جواز غنا مختصر احادیث مطلقه منع تواند بود
که چنانکه غناد در بلا و قرآن از بحث حرمت مطلقه مشتق
باشد فی الجمله مؤید قول ایشانند بود احادیثی که در مدح
صوت حسن و حسرت و افشاد در و اینی که از سیما ان
صریحا فرقی بنمایر غنا و صوت حسن ظاهر کرد که از شارع
مقدس متلفی نشده و آنچه برخی از فقها در تشخیص غنا
معین فرموده اند که ترجیح صوت مطرب یا صوتیست که
احداث مطرب نماید یا اندوه بیقرار بدخالی از مستند ^{است}
فلا جرم بنای مسئله بنهجه باشد که حدیث کاشانی

علیه الرحمة فرماید مضمون کلام ایشان اینست که از بسیار
از احادیث مستفاد میشود که نفی بقران جایز بلکه مستحب
پس احادیثی که در باب نفی از غنا و حرمت آن واقع شده
باشد مراد از نفی خوانندگی و لحون باطله و طریقه اهل
فتو و کاهان کبیره خواهد بود چنانچه در زمان ائمه علیهم
السلام از فساد مردم و سلاطین بنی امیه و بنی عباس از غنا
زنان قواله میآوردان و خواندن اشیا باطله آن مضمون
و معلوم بوده است و اخباری در این باب ذکر کرده اند
که ذکر آنها در این وجیزه تطویل است پس اگر تلاوت قران
از ذکر نفی صلاح و ملاحظه مصحف تدبیر نبی که
مذکور شد بوده باشد هر چند اتفاقا با یکی از مقامات
دوازده گانه و کوشهای نیست چنانکه در اشعار جاهل
هشکانه درست آید غنا بشک مذموم شتابند بلکه
صوحسب بشرط آنکه فایز اقصایان نباشند تلاوت
که از رکوع و لعب فتو باشد هر عنوانیکه خوانده شود

تغاسین فی الحیفه غنا و حسن صوت در اصل وضع متخذ
اما باعتبارین مذکورین تشخص و امیثا از یکدیگر یا بنید
لهذا فرقی در اخبار برای آنها ذکر نشده و ذوق سلیم کاف
این معنی تواند بود و ایضا امیثا از دادن حرکات ضم و رفع
و کسر و ثبوت و سکون و غیر ذلک است که با عدم تشخیص آنها
معنی انفا و فاحشی بهم میرسد **فطر** تاهل با عرب
قرآن ممکن که مخرم بیک نقطه مجرم شود بدانکه
اکثر علماء هر یک از قراء سبعة را متوازی میدانند بعضی
نقل اجماع بر آنها کرده اند لهذا قوی داده اند باینکه
قرائت نماز را هر یک از قرائت سبعة که بخوانند نماز ^{شاید}
و بعضی سه قرائت دیگر و اتم عشره است متوازی میدانند
و لازم نیست که از اول تا آخر بیک قرائت بخوانند پس اگر
بعضی را مثلا بقرائت عاصم و بعضی را بقرائت حمزه و بعضی
بقرائت باقی قراء بخوانند جایز است بلکه سنت داشته اند
که التزام بیک قرائت نکنند و این قواعد تا یکدانش گذر

خصوص قرائت مخصوص بفاخته و سون نیست باید در همه
قرآن قواعد بخوبی بدیه را ملحوظ دارند تا نماز و عبادت
صحیح و با مامت مسلمین قابل باشند چنانچه در چند وارد
شده است که **قَرَأْتُمُ الْقُرْآنَ سُنَّةٌ مَا تُؤَدُّهُ يَأْخُذُهَا إِلَّا**
عَنِ الْأَوَّلِ و ایضا فرموده اند **الْقِرَاءَةُ سُنَّةٌ تَأْخُذُ مِنْ**
أَفْوَاهِ الرِّجَالِ تَتَّبِعُ وَلَا تَبْتَدِعُ و باید که جمیع شرایط
ملحوظ داشته و تجاوز از قواعد مذکوره در قرائت بدیه
يَقْسِقُ فِي الْقَارِي وَيَأْتِي بِهِ الْمُسْتَمِعُ لَا تَرْتَدُّ عَدَلٍ بِعَنْ مَنَّهُ
القویم و این در وقتی است که در خدمت اسناد حاذق
صاحب قوف خوش سلیقه مشغول تلمذ بوده و علم
قرائت بنحو اجل و احسن را و باید گرفته نشا فته از اسناد کامل
اشماع نموده باشد چنانکه مشهور است **خُذِ الْعِلْمَ مِنْ**
أَفْوَاهِ الرِّجَالِ غرض از این علم علم قرائت است و البته
قاری نماید امیکه قرائت را یاد نکرده و قواعد را تصحیح
نکرده دیگر بر یاد ندهد و در ابطال عبادت کلام

خدا ساعی و هم ضال و هم مضل شود و قرائت برای خود
نخواند چنانچه در حدیث وارد شده است که مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ
بِرَأْيِهِ فَقَدْ كَفَرَ بِضَائِبُكُمْ أَفَرَأَيْتُمْ كَيْفَ أَعْلَمُكُمْ بِالْقُرْآنِ
نه مثل اشخاصی که دخل و تصرف غیر شرعی در قرائت در
ادای حروف از خارج میکنند و یحسبون ان ذلک فضل
و کمال و لا یدرکون انما هو جهل و ضلال و باید که
قرائت را سیرتة نخوانند بخوبی که در قرائت خللی هم رسد
و بعضی از علما جان نمیدانند ختم قرائت را در کمتر از سه روز
هم چنانکه ابن بابویه علیه الرحمة در رساله اعتقاد
خود تصریح باین نموده که ثواب قرائت قلیل با تدبیر و سبیل
بیشتر است از ثواب قرائت کثیر یک بیدند بر و تریبیل باشد
جناب امام المتقین فرموده اند لا خیر فی قرائته من لا یندق
فیها و از حضرت علی بن الحسین علیه السلام منقولست که ابان
قرآن خرنبها حکمت ربانینش در خرنبها که میکشاند
باید که در آن نظر نمائی و با فکر خواهی معانی و حکمتها

پهرواری **نظم** از دشن بمنظر جان آبی
بتماشای باغ قران آبی سطر قران شطرا نماشت
که از او را خردل و جان است و باید از مو عظم قران
متذکر شو و از احوال گذشته کان عمر بشکرد و مشاهده
نماید که چه نمونم خواند کتاب پروردگار خود و منشور
دوستی و روجه نخواجانب میکند امر و هنی و در چگونه
امثال حدودان بشماید بدستی که ان کتابیست عزیز
لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ إِلَّا ذُو
جَنَابٍ سَيِّدٌ مِمَّا دَعِيَ لِلْمَلَائِكَةِ بِرُؤْمِ الدِّينِ را میکشند
تکرار میفرمودند بحدیکه نزدیک بودی که هلاک شوند
نظم بر از منزل لیل بدخشید سحر و ه که باخبر
مجنون دل افکار چه کرد و الحق چگونه و کجاست هم؟
نوساند کسیکه انبیا و خداوند عالمیان باشد و من از
أَنْ يَتَكَلَّمَ اللَّهُ مَعَهُ فَلْيَقْرَأِ الْقُرْآنَ **نظم**
حال از زباد و شستن چه خوش بود یا از زباد انکه شنید از زباد

گاهی حقیقت احوال گذشتهگان و گاهی احوال دوستان
خود و کمال ایشان را برای او نقل میکند و از بنده نورانیها
خود امیدوار میکند **فصل** خوشتر آن باشد که سر
دلبران گفته آید در حدیث دیگران که دستا
چندین هزار سال گذشته احوال ایشان را بجهت مهر بنای
بیان میفرمایند و انواع مشقهها بنیکه در راه خدا کشید
اند و برای تکمیل بندگان گاهی بوعده حور و قصور
و شراب طهور و تطبیح و گاهی بوعید انواع زجر و عذاب
هدیه میفرمایند پس کسیکه از روی تبتنه و آگاه
و تفکر و تدبیر گاهی قرآن خواند در کلماتهای فیض
بزدان بر روی عقل او مفتوح گردیده باشد و در هر
صفحه از صفحات قرآن بنیکه نظر کند کلماتی از شقایق
حقان و چراغانی از انوار محافهدایت برایش مهبیا گردد
اند و محفل مملو از دوستان و بر کز بندهگان خدا برای
انز و الفت او نشانیده اند و انواع نعمتهای روحانی

و عقلائی برایش حاضر ساخته اند نیز با شرف خداوند ^{تعالی}
و مصاحبان نبی و صدیقان در چین بزعمی اگر کسی
از شادی غیردو حشت چرا گیرد فطر جلد کن این
بند از پایا باز کن بفرز لا مکان پرواز کن تا بک
در چاه طبعی نگر کن بوسفی بوسف بیا از چه برو
تا عزم مصر ربانی شوی وارهی از جسم روح شوی
حالی ای عند لب کهنه سال ساکن افاضان پسند
بنال چون نکردی ناله در فصل بهار در خان
بار وضا کن زینهار **الباب الاول** در بیان
و بسمله و تعیین سجدهات و اعداد سوره ایات و کلمات
و حروف بیان رکوعات قرآنیست بدانکه بعضی از
علماء اعلام استغاده را در حین شروع در تلاوت
سنت مؤکد میدادند و گفته اند که امر در ایته مبارکه
فَأَسْعِدْ بِاللَّهِ أَمْرًا سَجْدًا بِسْمِ اللَّهِ بِرُوحٍ بِكَرَامٍ بِوَجْهِ
میدادند علی ای القولین گفتن کلمه استغاده قرار

ضرورتی که مادام مزاج سینه بیگانه خود را از
خوار و خاشاک دشمن در برینه خود پاک و پاکیزه
نمواند که تخم مجتد دوست بیفرینه را در آنجا بکار
و با بوالا و اولیای خود بسیاری نماید چنانچه کله
طیبه لا اله الا الله بر این معنی شفا تمام دارد و مادام
که پیشگاه زبان و تجارت و ب نفعی خدا یان باطله و ^{طله} ^ع
رفت و در نمائی چراغ لا اله الا الله را که کلام است
واجب الوجود است در مخزن دل نمیشوایی فروخت
نظم سینه خود را بر صد چاک کن دامن زالود
یکها پاک کن بلکه استغاده با بدکر از هر جنبه
مشغول غیر خدا میسازد مثلا غشوات نفس ماره
و مؤیدان است حدیث شریف بنوی صلعم که فرموده اند
اعداءك نفسك التي بين جنبتك پس دوای نفس است
شبهاتی شیطان هست که حضرت معصومین علیهم
السلام از شر آن پناه بخدا برده اند و آنها سیکه غیر

معصومند البته باید از شرحین نفس استغاده بچینند
نظم تا عنایت نفس کوته نیست بلکه اعود اعوذ
بالله نیست بلکه او پیش صاحب عرفان نیست
اعوذ بالشیطان گاه کوئی اعود و که لاجول
لیک فعلت بود مکذّب قول سوی خویش دروا
میرند بر زبان اعود می خواند طرف حال
که دزد بیکانه کشته همراه صاحب خانه میکند
همچو او فغان و فغیر در بدر کو بکو که دزد بیکر
و در جهرا خفای در غیر نماز تابع قرائت علی
المشهور و بعضی بجهت قائل شده اند بجهت اظهار استغنا
قرائت و اسکات سامع و بعضی بالعکس نظر
حین قرآن خواندن اقوی استغاده سنتت بنما
اختلاف جهش با قرائت علت است و این پیش و فوق
مذهب عالم است بعضی در حالت قرائت استغاده را از
بسمه قطع کردن و الا لازم دانسته اند بظنما الشان الله

دعای او در تعیین لفظ استغاده میان علمای قریش
خلافی نداشت آنچه شیخ طبرسی علیه الرحمة در مجمع البیان
از ابن کثیر و عاصم و ابو عمرو روایت کرده اعوذ بالله من
الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ است نافع و این عامر و کسائی ان الله
هو السميع العليم را نیز اضافه نموده اند بنا بر تاسی
قرآن و اعتقاد حمزه ششعید بالله من الشَّيْطَانِ
الرَّجِيمِ است چه در کلام مجید امر بلفظ باب استغفا
شده از طرف عامه چهارده روایت در باب استغفا
وارد شده که جمیع آنها مفصلاً در کتاب جواهر القرآن
مؤلف قاضی بن ابی شده طالبین باید بدان کتاب رجوع
نمایند اما بهترین صیغ استغاده ابر صیغ است که
اسْتَعِيذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ اِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ
الْعَلِيمُ چه ابر عیارش سميع مضمون هر دو پاره است
از لفظ فاستعد و مدلل شدن آن بلفظ انه سميع علم
و مؤید اینست آنچه از ابن عباس روایت کرده اند که ابتدا

وحق آنست که جنین بود که جبرئیل گفت یا محمد استعذ بالله
 السميع العليم من الشيطان الرجيم ثم قل بسم الله الرحمن الرحيم
 اقرأ باسم ربك الذي خلق واما بعمله پس اول چیزی که
 حب الفهرمان ملک سبحان قلم نخست رقم بر صفحه لوح
 محفوظ نوشت بسم الله الرحمن الرحيم بود و چون مبدأ
 کلام قلم نام ملک علام بود لهذا افتتاح کلام نیز بان
 شد در جمع البیان از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست
 که بسم الله الرحمن الرحيم نزد یکتر است با اسم اعظم الهی و بسیار
 چشم بر سفیدگان گفته اند که بسم الله کلمه ایست سألته الذی
 رافعة للكرورة للعيوب مظهره للغيوب یعنی کلمه
 ایست که جذب جمالش ربایند و دلهای مجذوبان فیض
 کمالش ز دایند و غمهای مکر و بان استار رخسار سبکبارش
 برده پوش عیبها و اسرار حکمت بی بافتش چهره کشای
 جنبهاست فطره مفتاح درمفتاح الغیب
 مفقوده درس گاه لاریب برزند دکان عالم روح

ابواب فتوح از اوست مفتوح در کباب شمس المطرف
آورده اند هر که شبانه راشت صد و چهل بار بنویسد
و با خود دارد هر که با مغز باشد و قلوب همه مردمان
بمجتب او نایل گردد و در رکبت معتبر مرویست که از برای
هر کونه مطلب جزئی و کلی از مطالب دنیا و آخرت در
حالی خلوت که علایق و عواثی نباشد در رکعت نماز
بگذارد و در هر رکعتی نوزده بار بسم الله الرحمن الرحیم
بگوید و فاتحه بخواند و بعد از فاتحه سوره نوحید
بخواند و در رکعت دوم نیز همین طوری چون از نماز
فارغ شود ده مرتبه صلوات بفرستد و بعد از شبانه
مشغول شده هفتصد هشتاد و شش مرتبه در یک مجلس
بگوید و بعد از آن یکصد سی مرتبه صلوات بخواند
او بفرستد و بجزوع و خشوع تمام آیند عار را بخواند
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ

سِنَةٌ وَلَا تَوْمٌ الَّذِي مَلَكَ عَظْمُهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ
وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ بَيْنَ يَدَيْهِ اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
خَشَعَتْ لَهُ الْأَبْصَارُ وَوَجِلَتْ لَهُ الْقُلُوبُ مِنْ جَشْبِهِ
أَنْ تَصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَنْ تُعْطِيَنِي حَاجَتِي وَمَطْلَبِي
ذَكَرْتُ فِي الْحَالِ إِثْرَ حَاجَتِي ظَاهِرًا كَرِيمًا وَمَكْرَمًا بِحُجْرَتِي
أَسْأَلُ الْعَهْدَةَ عَلَى الزَّوَالِ بِدَائِكَ بِجَمَلِهِ جَزَاءً سَوِيًّا
وَمُرَكَّبًا عَمَّا مَوْجِبُ بَطْلَانِ نَمَازِ اسْتِثْقَانِ عِلْمَائِي تَائِبًا
رِضْوَانِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَجَنَابِ مِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ
أَنْدَكَ هَرَكِينَ بِجَمَلِهِ زَا تَرَكَ كَنْدَ تَرَكَ كَرِهَ اسْتِصْدَاجًا
أَيُّهُ أَرْقَانِ عَجِيدٍ وَوَجِئْتِ بِجَمَلِهِ كَفَشْنِ دَرِ أَوَّلِ هَرَمِ
سُورَةِ الْأَدْرِ سُورَةِ نُوبِ سَبَبِ نَزُولِ أَنْ دَرِ قَلْبِ قَالِ
بِأَمْنِ تَقَانِ وَعَهْدِ شِكَاكِ جَانِحِ رِوَايَتِ شَدَائِكَ
وَأَبْجَاهِ لَيْتِ أَنْ بُوَدَّ كَيْبُونِ مِيخْوَامِ شَدَائِكَ عَهْدِ بَرِ
كَيْبُونِ مِيكَرْدِ نَدِ بَشَكْتَنْدِ دَرِ أَوَّلِ عَهْدِ نَامِ بِجَمَلِهِ رَمِيْنُ
دَرِ بَرِ سُورَةِ بَدَائِ بِأَيْتَانِ زَفَنَارِ شَدَائِكَ وَهَذَا

ترك الله البسملة في اول سورة التوبة وفارسی مخیر است
اگر ابتدا بعشری یا مجزوی از قرآن بکند در کفتن و
فکفتن بسم الله در اجزای سوره توبه که حکم آنها که
حکم توبه است اما اگر ایة با اسم الله مصدر باشد بسم الله
کفتن احسن است و اگر با اسم شیطان باشد ترکش اولیست
و لازم است در نماز قبل از بسمله تعیین سوره نمود
مگر در سوره که همیشه عادت خود ساخته است که
در نماز خوانده باشد و بعضی از عدل سوره سوره
دیگر را قبل از تجا و زاز نصف بایزدانسته اند بشرطیکه
بسمله را عاده کند مگر عدول از سوره توحید و محمد
که انرا مطلقا حرام دانسته اند مگر در نماز جمعه و نماز
ظهر جمعه که عدول از آنها جایز است مستحب است که
امام و منفرد را جمهر بسمله نخواند و نماز را خفایه
اما در حق موم ثابت نیست و لازم است در عقب
سوره قبل سوره قریش و در عقب سوره و الضحی سوره

المشرح را خواندن با بسمله وسطی و در کفتن بسمله د
 مابین دو سوره چهار وجه متصواته و وجه از آنها
 جایز و یکی مذموم است اما آن سه وجه که جایز است
 اول قطع طرفین دویم وصل طرفین سیم قطع بسمله
 از آخر سوره ماضیه و وصل آن با اول سوره اینه
 و وجه ثالث و لیست اما وجه ممنوع آنست که اول بسمله
 را با آخر سوره ماضیه یا استعاذه وصل کرده و بسمله
 رفق نمایند که بسمله برای افتتاح است نه اختتام
 و مستحب است وصل بسمله با اول سوره و قطع آن از زین
 وصل بسم الله به پنج الحمد و حق مستحب
 با قر با حاقه یا فارعه یا افرق
 با محمد یا تکاثر و وصل بسم الله مکن
 با عبس تبث دو لا اقسیم بل لیکن
 و افضل آنچه در نماز باید خواند بعد از رکعت اولی
 سوره قدر است و در رکعت دویم سوره توحید

قطع طرفین	۰۰۰
وصل طرفین	۰۰۰
قطع اولی	۰۰۰
وصل اولی	۰۰۰

در نماز شب جمعه که در رکعت اولی نماز خفتن سوره
جمعه و در دویم سوره اعلی سَنَسْتَنْفِرُ مَوْجِدَةً
که سوره قدر سوره نبی اهل بیت اوست و دعا بعد
از سوره توحید مستجاب میشود یعنی قنوت در نماز
حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که هر که در
نمازهای پنجگانه سوره توحید بخواند با و میگویند
یا عبد الله لست من المصلین و ایضا فرموده است
مَنْ مَضَى لَهْ جَمْعَةً وَلَمْ يَقْرَأْ فِيهَا قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ مَثَلًا
مَا نَعَلَى دَرَجَاتٍ لِيْلَهُ مَا نَعْبُدُ مَوَاضِعَ سَجْدَةٍ فِي
بِدَانِكُمْ وَاجِبٌ بَرَقَارِي وَمَسْتَمِعٌ بَعْدَ تِلَاوَتِهَا
اسْتِمَاعٌ تَمَامِي أَيْ سَجْدَةٌ مِنْ عِبَادِي أَرْبَعَةٌ سَجْدَةٌ كَرْدِي وَفُؤَادِي
وَسَنَسْتَنْفِرُ بَعْدَ رَفْعِ رَأْسِ تَكْبِيرِ كَفْتِنِ وَطَهَارَتَانِ
حَدِيثٌ وَخَبْرٌ سَنَسْتَقْبَلُ قَبْلَهُ وَسَنُرْعَوُ رُفْعَهُ وَنَعْمُ دُنْ لَازِمٌ
نَيْسْتٌ وَمَوْجِبٌ سَجْدَةٍ فِي سُورَةِ وَالنِّجْمِ وَفِي آخِرِ آيَاتِهِ وَدَر
الْمَنْزِلِ إِنَّمَا يُؤْمِنُ إِلَى لَا يَسْتَكْبِرُونَ وَدَر حَمِّ سَجْدَةٍ عَلَى

المشهور اية **وَمِنَ الْيَاقِينِ** الى **تَعْبُدُونَ** ولكن عامة لا يسمون
واكفتمند و احتياطاً استكم مرتبه ديكر بقصد ضربت
سجده كندا ان عهده خلاف بيرون امده باشد
وسنست كه در سجده اين ذكر واجبند **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**
حَقًّا حَقًّا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ! إِيْمَانًا وَنَصْبًا بِمَا لَا إِلَهَ
إِلَّا اللَّهُ عُبُودِيَّةً وَرِقَابًا سَجَدْتَ لَكَ يَا رَبِّ تَعْبُدًا وَ
رِقَابًا لَا مُسْتَنْكِفًا وَلَا مُسْتَكْبِرًا بَلْ أَنَا عَبْدٌ ذَلِيلٌ خَائِفٌ
منجبر و سجدن هاي مستونه يازده است در اعراف و
رعد و نخل و اسرى و ميرم و دوح و فرقان و نمل و ص و
اشفاق و اما عدد سوره القرآن پيران بنا بر قول اصح
يكصد چهارده سوره است و اما عدد جميع **بِأَنَّ الْقُرْآنَ**
در كافي از هشام بن سالم روايت شده از ابي عبد الله
كه فرمودند كه قرآن فرود آمد بدان جبرئيل **عَلَيْهِ السَّلَامُ**
هفده هزار ايه است وليكن آنچه در دست مردم است
كتر است از آن و از آنچه مشهور است شش هزار و شصت

اید شمس آنچه بچینور سیده عدد ایا کل قرآن با هم
 او ابل سور ششم هزار و دویست سه است و علمای ^{بصرین}
 نیز بدین عدد قائلند و در جواهر النسخه آورده که
 عدد ایا قرآن با اتفاق علماء ششم هزار و دویست
 و کسبت و آن کسر بقول مکی بن شانزده است و بقول
 مدینین یازده و بقول بصرین سه و بقول شامین
 بیست نه و بقول کوفین سی و پنج بنا بر اختلاف
 و آیه کوفاه نوازین و حم که هر یک دو حرفند معنیاشند
 و بزرگتر از آیه مداینه که قل یا ایها الذین امنوا اذا
 تذا بنتم ^{بید} بر الحی احراب نیست عدد کلماتش یکصد و
 هفت است و مجموع کلمات قرآنیته هفتاد هزار و چهار
 کسبت که آن کسر نزد بصرین شصت و چهار است و نزد
 کوفین و شامین سی و نود اهل حرمین هشتاد و نه
 کلمه از دو حرف کمتر معنیاشد مثل من و عن و ازده حرف
 بیشتر یافته شده مثل ایستخافنا هم و کلمه سقنا کو

و علامت کلمات را در او ایل سوره بعضی از مصالحه
 کافی می نویسند باین طریق **ک** و در تحت آن
 عدد کلمات را با قلم هندسه ثبت نمایند و اما عدد جمع
 حروف قرآنی سیصد و بیست و یک هزار و کسرت آن
 کسر و بیست و پنجاه است نزد مکی قمدی و بقول بصیری
 دو بیست و بقول کوفی یکصد و هشتاد است و علامت
 آن در او ایل سوره حرف ح است باین طریق **ح** و اما
 عدد رکوعات قرآنی نیز آن پانصد و پنجاه و هفت رکوع
 است و علامت آن در او ایل سوره حواشی صحیفه قرآن
 بحرف عین باین طریق **ع** نوشته میشود و رکوع عبارت
 از ما بین فضتین و حکایتین یا ما بین کلامین نامین است
 و ارد شده که بعضی از صحابه که قرآن را در نماز ختم
 میکردند وقتیکه با تمام قصه و کلام می رسیدند
 نزد آن رکوع مینمودند جمع او ایل سوره رکوع دارد
 و مواضع جمیع رکوعات قرآنی مفضلاً در کتاب آخر است

القرآن مؤلف مسطور است **الباب الثمان**
 در بیان مخارج حروف صفات آن و اقسام دندانه
 بدانکه حروف بجا بمذاهب صحیح بیست و هشت حرف است
 و آن منقسم شده بمخارج شش گانه و طوی و کانه و وحی
 شانزده گانه یعنی شجری و لوی و نطعی و زلقی و اسله
 و شفوی و مخرج مکانی را گویند که حروف از آن متولد
 شود و مخارج حروف را سی و سه و اثنا عشر شانزده
 اختیار نموده و مخرج حروف را بیرون کرده اند که الف
 و واء و یاء مدینه است لانه اصوات مثل بالهواء
 و تنهی فیها و زبا زباد و انها بر موضعی از اجزای دهان
 اعتمادی نیست و قطرب و فراء و مبرد و انبعاث
 چهارده اختیار نموده اند یعنی حروف جو فیئه مذکور
 را ساقط و مخرج نون و لام یکی گرفته اند که حرفی را
 مخرج دیگر است و خلیل بن احمد و ابن مکی و ابن جریر
 و شاطبی و جعبری و ابن شریح و جمعی کثیر از علمای این

و بعضی
 از
 حروف
 است

بر آنند که خارج حروف هفده است و این قول افوی
 واقرب بصواب است **اول** مخرج همزه و هاء است از حلق
 در قیم عین **ح** هم پندار است از وسط حلق سیم عین در
 خاء مجتنب است از اول حلق یعنی نزدیک بدهان در
 تقدیم و تاخیر بجزوف در مخرج اختلاف کرده اند صح
 اینست که هر دو از اینها در یکم بتباند چهارم مخرج
 حروف مد است از هوای دهن بنا بر قول صواب و بجزوف
 را مدک و جونی و هوایی گویند زیرا که مخرج آنها جوف است
 و ایشان مجرد صوتند و زبان را در موضعی از اجزای
 دهن اعنادی نیست بیجم **اول** پنج زبان است متصل
 بخلق با آنچه مخازی است از خنک بالا و آن مخرج قاف
 و این هر دو لهوی اند و لهاته کوشن پاره **سرخنک** که
 میان حلق و دهان است که از املا ده گویند و قاف با
 غلصمی و کاف را عکدی گویند و غلصمه اول لهاته و عکده
 از لهاته می باشد هفتم میان زبان است با آنچه بر اثر است

از کام بالا و آن مخرج جیم و شین و یاء غیر مدیه است و این حرف
بشری گویند و بشکر کشادگی میان دهانت هشتم ^{کام}
زبانست با پنجه برابر ویش از دندانهای اضراسر و آن
مخرج ضاد است بمنار شما لاهنه آخر چهلوی زبانت
با پنج دندانهای بالا قال سبویه فوف الضو ح و ^{الناب}
و الرباعیه و الثنیه و آن مخرج لام است ده ^{دند}
تزدیک مخرج لام و از لثه و آن گوشنیک که دندانها
بان رسنه بقال هی اللهم المركبیه الاسنا یعنی دندان
از مخرج فروز و بعضی بالاتر گفته اند و آن مخرج نون
یا زده ^{دند} نیز سر زبانت بعد از مخرج نون بانند
فاصله و آن مخرج راء ممله است و بعضی برانند که
پشت سر زباز داخل در مخرج راء ^{دند} الاخرافه الی
اللام و گاه است که مخرج راء از مخرج نون مقدم باشد
و بعضی گویند که مخرج نون و لام و راء متفارقند
متحد و این حرف الثوی گویند ^{دند} نیز سر زبانت

با پنج دود دندان پیش ^{بالا} آن طاو و ذال مهملتین و فاشتا
 فو فانیت و اینج و فز فز فطعی کویند و مراد از نطع سفت ^{هین}
 و شکلهای کلم بلا است سیزدهم سرز باشت با سرد
 دندان پیش بالا و آن مخرج طاو و ذال معجتین و فاش
 مثلث است و این سه حرف را ذلقی کویند و ذلق ^ف
 ز باشت باضا کاکاره و نیزی هر چیز را مینا مند ^{ردم} چنان
 نیز سرز باشت با سرد و دندان پیش ز پون بانک
 فاصله و آن مخرج سین و ضا مهملتین و ذای ^{مع} مستل
 و اینهارا اسله کویند و آن جای بار یکی سرز باشت
 پانزدهم سرد و دندان پیش بلا است با میان لب ^ز پانز
 و آن مخرج فاست شانزدهم میان دو لب است و آن
 مخرج و او غیر مد و بقاء موحده و میم است با از نری لب
 و میم از خشکی لب است لیکن در و اولب نیک بهم نمیرسد
 و حاصل میشود از هوا ما بین شفتین بدون ملافا
 آنها بیکر و گندا و او مد را هوایه مینا مند هفدهم

میم و نون مشدتهن و ساکنین که ادغام با غنة است
و غنة او از یست که بعد از انضمام شفتین از خستو
آید و آن داخل انفاس در حالت اخفاء با غنة زیر
که در این هر دو حالت این دو حرف از مخرج اصلی خود
مستول میشوند بنا بر قول صحیح همچنانکه حرف مد
مستول میشوند بحروف و اگر این دو حرف متحرک با منظر
باشند نه مدغم و مخفی پس در آن حال عمل نون با زبا
و عمل میم با د لب چنانچه ذکر شد و هیچکدام از حروف
هجاء و مخرج ندارد الا این دو حرف و حروف جوفیه
و ضاد معجمه که مخرج ضاد هم از دو طرف زیباست
و اما سی و دو دندان پس آنها بر چهار قسمند اول
شنا با و آن چهار راست و از ز پرود و از بالا دقیم
رباعیات و آن نیز چهار راست و از ز پرود و از بالا
متصل ثنبا یا سیم انیاب و آن نیز چهار راست متصل
برباعیات چهارم اضراس و آن بر سه قسمند اول

ضواحتان چهار است از پهلوی نیابت دویم
 طوحتان دوازده است از هر طرفی شش دندان
 سه از بروسه از بالا استیم نو جادوان را دندان
 کونیند فریب به بیست ^{و بیست} لکه بیرون می آید و آن نیز چنان
 است و از پرورد و از بالا و اما صفات حروف بدانکه
 مرا عارض صفات مقرر شده حروف در عربی چون چهار
 همس و اسعلا و اطباق و نظایر آن شرعا واجب نیست
 بلکه از جمله مستحبات است و علمای فرموده اند که این
 صفات نقد لازم است که حروف از یکدیگر بمناسبت
 از مخارج ^{در} ^{آید} ^و ^{صفت} ^{آینده} ^{حروف} ^{ده} ^{است} ^{هر} ^{روز}
 ضد یکدیگر اول مهموسه و حروف وی ده است
 مجتمع در کلمات فحشه شخص سکن ما بقی مجهوره اند و
 حین اداء حروف مهموسه او از فرود گذاشته میشود
 بر مرتبه که جوهر صوت در آنها ظاهر نمیشود و عکس اینست
 حروف مجهوره دویم شدند و آن در اجتناب است

ما بقی رخواه الاحرف لوزج که ان ما بین شده و نحو
است و در ادای حروف شدید به بیجهت قوتی که در
انها است نفس در مخرج منعقد میشود و در حروف
رخوه نفس را در مخرج جریان میشود بعلت سستی که
در این حروف است سیم مستغلیه وان در کلمات خص
ضبط فظ است ما بقی مستغله و در ادای حروف
مستغلیه صوب بلندی مایل نموده بتفخیم دامیکرد
و در مستغله مایل بر پستی نموده بترقیق دامیشوند
الادرام جلاله و راء و الف چنانچه بیان خواهد شد
چهارم مطبقه وان در کلمات مضطط است ما بقی
منفتحه که زبان پهن و گشاده شده بر وقت دامیکردند
پنجمه مذلقه وان در کلمات فرهن لب است که ان
طرف لب زبان بسببک و خفت دامیشود یعنی سحر
از لب سه از زبان و ما بقی مصمته است و در اداء
انها سنگین و ثقلی در مخرج بهم میرسد و اما اصفا

عارضه حروف پس فلقله است و آن در حروف قطبیه
است که در هنگام وقف سکون آن حروف در مخرج
ضعفه واضطرار به جنبشی بهم میرسد و در جایی که
اداء زبان مضطر میشود و ما بقی ساکنه است که مطلقاً
جنبشی در آنها نیست و از آنجمله صغیر است و آن در لغت
هست که دشت که مراد از صغیر صغیر کجشک باشد
و در اینجا صوت ضعیف است که از بیخ دندانها پدید
میآید که آن مخصوص ص و س و یون است و از آنجمله
غنه در میم و نون مشدد است و مراد از غنه
او از لب است که در دماغ پیچیده میشود و آن حرف است
در کلام و اداء و تکرار است در اداء فقط که چون غلفه
که در آنت کو یاد و باره گفته میشود و لیس مکرر
فی الحقیقه و معنی تکریر همین و فرقی است در لفظ نه غاد
آن بعد از قطع و تحفظ واجب است در اظهار تکرار آن
نصاً که مشدد باشد چنانچه شیخ محمد جزیری گفته است

واخف تکرراً اذا نشد داو علمای قرأت خصوصاً مکی بیجا
طالب کفنه اندک واجاست بر قاری اخفا کردن تکرار
راء و اخصو که مشد د باشد مفتی اظهره فقد جعل من
الحرف حروفاً و من المخفف حرفین لان تکریر الحرف جلی
و از آنجمله نفسی است در شین و اسنطاله است در ضاد
و کفنه اندک حروف ضاد در حین اداء بمرتبه دراز میشود
که بمخرج لام میرسد و مد است در حروف عله و
لینت است در واو و واء ساکنه ما قبل مضوح
و حرف مد و لین را جوفیه میگویند و حروف مخفیة
و ان مخض بحروف مد و هاء که در کله ها وی است
و این حرف را بعد بجهت ضعیفی که دارند زبان را در ای
انها مدخلی نیست و از در دهن ^{شیر} و هو میشود و در حین
اداء صوت مخفی نمیشد و ما بقی حروف بدینیه و آنها
بدین پنج حرف است و نبریه و رفع صوت و نبریه در
همه است و بجهت که بمعنی گرفتگی صوت است مخض تمام است

و منقوشه که بمعنی دشمن است مخض بشاء مثلث است
و منقوخه در فاست و در چین اداء اناسی در لب
بهم میرسد و مخزوره درخاست که در ادای آن خرا
در مخزین بهم میرسد و نقشی در شین است و بعضی
در اء و فارهم بان ضم کرده اند و شکی نیست که هر کس
در مخارج و صفات خللی بهم رسد مثل مخارج حروف
بغیر دادن و تکرار در راه و تفخیم در مسئله و غیره
در مسئله که قطعاً معافی ایشان را منقلب نموده لحون
مبطل نماز و قرائت خواهد شد و مخفی نخواهد ماند که
بعضی از فضلا نضو نموده اند که داشتن مخارج
و صفات نیره و مدات واجب کافیه است تحصیل محسنا
لازم نیست غافلند از این معنی که در اکثر کلمات اعراض
تخریف بهم رسد که باعث بطلان عمل میشود پس باید که
بقدر امکان سعی در تحصیل این علم بشود و السلام
علی من اتبع الهدی **الباب الثالث** در بیان

ثنوب و نون ساکنه و فنجیم و شرفی و حروف ادغام است اینک
 تنوب و نون ساکنه در نزد حروف حلق و انء هر ح
 ع نخ اظهار است اینجهت بعد مخرج این حروف است
 از مخرج نون مثال همزه و بنا و ن و م و ن و م و ن و م و ن
 ها نحو منما ان هو الا برفی هار و مثال عین نحو
 من عمل اجر عظیم و مثال حاء نحو و انحر من حکیم چند
 و مثال عین فسبغضون من غل رب عفور
 و مثال حاء نحو و المتخففة من خیر فقیبر و اظهار نون
 ساکنه و نوب در قرآن شتره سبعة نزد حروف
 حلق اتفاق است و شیخ ابو جعفر مدنی نزد خا و
 عین اخفا میکند چنانکه در کتب مطوله توضیح این
 شده و در نزد حروف بر ملون ادغام است لقراب
 المخرج بالتون و در یسوع مع الغنة والغنة شبهه
 بصوت الغزاة اذا ضاع ولدها مثل من بابیه
 عذاب مجزیه و من ماء مبین و من ولی ولا و من

تو رفتی با تقاضای جمیع قراء مع الغنة است الا خلفه و
ادغام بلا غنة میکنند بجهت شدت فریب ایشان مثل
وَمِنْ لَبَنٍ لَمْ يَغَيَّرْهُ مِنْ رَبِّ رَجِيمٍ و در فون و نون
و دنیا و بدیان اظهار با بدکرد بجهت نوع اجتماع
حروف علیه ثلثه و عدم اشتباه بمضاعف در نزد
باء قلب است بهم مثل من بعد و ضم بکو و مراد از قلب
بدل کردن نون و نون ساکنه است بهم اخفا
با غنة هم باید نمود بجهت اینکه بهم مواجی نوشتند در
و مشارک بباء است در مخرج و بعضی گفته اند که چون
نون ساکنه و بباء در جوار یکدیگر واضع شده اند
قرب بعد مخرج بجای ندارند که ادغام و اظهار توان
نمود از آن جهت است که بدل بهم کرده اند و در نزد
سایر حروف هم اخفا است و آن پوشانیدن نون
و نون ساکنه است نزد این حروف پانزده گانه و آن
ث ث ج د ذ ز س ش ص ض ط ظ ف ق ك و ذر این

بیست حرف اول کلمات منظومه است **فقطه**
 که شکر کی راه تا ویلان جفاه و فوطلال طال قول
 ضاع صتب فی سواه مثال ناء نحو انت
 من نأب جناب تجری مثال ناء نحو انتی من تمی
 و قولاً ثقیلاً مثال هم نحو انجنا من جاء قلبك ^{بد}
 مثال ذال نحو انداد او من ذابته ^{ذکا} و ذکا مثال ذال
 نحو اندزنا و من ذکر و طعاما ذاغصة مثال زای
 نحو انزل و من زکیها مبارکه زینونه مثال سین
 فاقسه و مر بسندس و صراطا سویا مثال شین
 نحو افشره و اربشاء و صبا و شکور مثال الصاد
 نحو انصر و او من صلصال و رجاصر مثال الضا
 نحو و منضود و مرضعف و کلاضربنا و مثال الطاء
 نحو یفطار و من طین و صعیدا طیباً مثال الظاء
 نحو و انظر و او من ظهیر و ظلاً ظلیلاً مثال الفاء
 نحو و انفسکم و من فضل و یونافا رهین مثال القاء

مخو و انشد کرو من قال و زقا قالوا امثال الكاف
مخو و منكم و من كان و ملكا كبيرا و اخفاى انبها بمقد
و قرب بعدايشا شن پسر هر چه افریب بود اخفه بود
و فرق میان اخفا و ادغام ائنت که در ادغام شد
هست و در اخفا نیست و این حروف مثل حروف
حلق بعد مخرج ندارند که اظهائون و ثنوین بشود
و نه مثل حروف پهلو ن قرب مخوج دارند که ادغام
بشوند پس میان اظهائو ادغام باشد و ذلك لان
التقارب بوجبه الادغام والتباعد بوجبه الاظهار
والاخفاء حال بين الادغام والاظهار ودخلك
اخفاء غنة لازم است و همچک از قراء ترك غنة
نکرده اند اما مهم ساکن نزد مهم ادغام مثلین با
است مثل انتم مهتد و ن و مهم و نون مشدین
نیز همین حکم دارد چنانچه وضا یعنی البتة اظهائو غنة
با بد کردن مثل ان الله و الجنة و عم و لما و هم چنان

شیخ محمد جزر کفنه و اظهر الغنة من نون و من هم از ایما
 شدید او در تردد با اخفا است با غنة علی الاصح مثل کلام
 و در تردد مابقی حروف بها اظهار است خصوصاً ذ
 و او فاء که در اصطلاح قراء اظهار شفوی میگویند
 بجهت آنکه ظهورش بیشتر در لب پیدا است مثل أموالکم
 و اولادکم فینته و اما نون و تفخیم حروف بدانکه نون
 عبارت از ضعیف باریک کفش حروف است یعنی درها
 تلفظ بحروف مقصور زبان مثل بحتک اسفل منیما بد
 و تفخیم و تغلیظ هر دو یکی میباشند تفخیم در استعمال
 میکنند و تغلیظ را در لام و حروف مستعلیه جمیعاً
 مقم اند و حروف مستغله مرفق اند مگر لام جلاله که
 بعد از فتح با حقه واقع شود که بتفخیم باید گفت مثل
 قال الله و عبد الله و بر و اب و و ش از طرف مغایره
 بتغلیظ لام وارد شده هر گاه بعد از صاد و ط و ظ
 مفتوح با ساکن واقع شوند مثل الصلوة فیصلب و الظلا

وَمَطْلَعٌ وَظَلَمٌ وَمِنْ أَظْلَمَ وَكَرَامٌ جَلَالُهُ بَعْدَ زَكَرَهُ
وَاقْتَسَوْا مَرْقَبٌ بَابِدٌ كَفَتْ مِثْلَ اللَّهِ وَهَمْ جِنْدِ اسْتِ رَاءِ
مَفْضُوحَةٌ وَمَضْمُومَةٌ مِثْلَ رَحْمَنٍ وَرُسُلٌ كَمَا بِنَفِيحٍ بَابِدٌ
كَفَتْ وَمَكْسُورَةٌ رَابِعَةٌ مِثْلَ رِجَالٍ وَكَرَاءٌ سَاكِنٌ
بِأَسْمَاءٍ نَظَرَ كُنْدٌ بِمَا قَبْلَ انْ حَكْمٌ هَمَانَتْ مِثْلَ كَرْسِيَّةٍ
وَمَرْزُومٌ وَمَرْبُوبَةٌ وَكَرَاءٌ سَاكِنٌ وَمَا قَبْلَ انْ هَمْ سَاكِنٌ بِأَسْمَاءٍ
نَظَرَ كُنْدٌ بِمَا قَبْلَ انْ حَكْمٌ هَمَانَتْ مِثْلَ الْجَمْرِ
الْيَسْرِ وَالذِّكْرِ دَرْجَالَتْ وَقَفَ وَكَرْسِيَّةٌ مَا قَبْلَ رَاءِ
عَارِضِيٌّ يَأْتِي مِثْلَ رُجُوعٍ وَآمٌ أَرْتَابُوبٌ بِنَفِيحٍ بَابِدٌ كَفَتْ
وَكَرَاءٌ سَاكِنٌ وَمَا قَبْلَ رَاءِ مَكْسُورَةٌ وَمَا بَعْدَ رَاءِ بِسُورَةٌ
يَكُونُ أَحْرُوفٌ اسْتَعْلَا وَاقْتَسَوْا نَ وَنَ چَهْ أَحْرُوفٌ اسْتَعْلَا
سَبْعَةٌ بَعْدَ أَحْرُوفِ رَاءِ كَمَا بَكْسَرٌ أَصْلِيٌّ وَاقْتَسَدُ دَرْجُ
قَرَابِجِيَّةٌ سَهْمَانَتْ نَ صَاوِطًا وَفَاقَ نَحْوًا رِضَادًا
تَوْبَهُ وَمِضَادًا دَرْبِيًّا لِيَا مِضَادًا دَرْجِيًّا وَمِضَادًا
انْعَامٌ وَمِنْ كُلِّ فَرْقَةٍ دَرْ تَوْبَهُ وَكُلِّ فَرْقَةٍ دَرْ شِعْرَةٍ كَمَا دَرْ

کلمات مذکوره همه قرار با اتفاق تفخیم باید کرد الا در کلمه
کل فرقی در شعراء که در آن دو وجه معمول است اما تفخیم
وقوع حرف استغلاء بعد از راء و ترفیق بجهت وقوع
راء بین الکسرتین و در مضروفا و وصلات تفخیم الیس
و در عین القطر ترفیق و اصل در راء است تفخیم است
ترقی بنا بر سببی میباشد و الف در تفخیم و ترفیق تابع
ما قبل خود است مثل ضالح و مالک و حروف مجزوه
رایجهر و شدیده را بشدت و حروف مطبقة را بالجابا
بجا باید آورد و ناچار است انبقاء اطباق طاء در مثل
اَحَطُّ و بَسَطُّ و قَرَطُّ و فَرَطُّ و در انبقاء صفت
استغلاء قاف و ذهاب آن دو کلمه نَخْلُكُمْ دَرَسُوْهُ
مسهلات خلاف کرده اند هر دو وجه را اعتبار نمود
اندا ما ذهاب و است یعنی ترك کند صفت استغلاء
قاف در این کلمه و اما ادغام بدانکه ادغام دلغفت
ادخال شئی است در شئی و در اصطلاح اهل فن کنیا

کردیند حرف اول و درج کردن در حرف دوم
 و اسباب غام تماثل و تقارب بجا نرسند و ادغام
 قلم سبک و صغیرها کبیر آهسته اول از مثلین بافتن
 یا مجازین را که متحرک باشد ساکن نموده و در
 ادغام کنند مثل **مَسْکَرٌ وَمَسَاكِرٌ** و قال
لَمْ يُخْلَقْ وَرَزَقْ و این ادغام مختص است با بی عم
 و یعقوب بصرین و علماء فرموده اند که در نماز از ادغام
 کبیر مثل ادغام میم الرحیم در میم مالک اجتناب لیست
 بلکه مکروه داشته اند زیرا که در عدم ادغام حرف
 ثواب بیشتر خواهد بود و ادغام صغیر آهسته حرف
 مدغم ساکن و غیر حرف مدغم باشد و در ثانی درج کنند
فَطْمُرٌ مدغم ار ساکن بود خوانندش ادغام صغیر
 نیست عاصم و از مصحف جزسه ادغام کبیر انداخته
 است یوسف کفف مدغم نون بنون **لِيَكُنْ** یوسف
 اشقام است باقی سکون نحو **أَجْوَدِي** و در انعطاف

وَلَنَا مَتَادٌ رِيسُوفٌ وَمَا مَكْنِيٌّ دَرِ كَهْفٍ وَادِغَامٌ صَغِيرٌ
بُرْدٌ وَفَتْحٌ اسْتِثْنَاءٌ لَنْكَهٍ مَدْعَمٌ وَمَدْعَمٌ فِيهِ زَجْبِيَّتٌ مَحْرُجٌ
وَصَفْتٌ مِثْلُهُمْ بَاشِنْدٌ مَحْوُوبُوجْهَةٌ وَأَنْ إِضْرِبُ بَعْضًا
وَقَدْ دَخَلُوا وَنَحْوُ ذَلِكَ وَكَرْحُفٌ مَدْعَمٌ حَرْفٌ مَدْبُشْدٌ
أَخْطَا بَابِي كَرْدِ بِيحْتِ مَحْفُظٌ بِرْمَدِ مِثْلُهُ فِي نَوْسُفٍ وَ
وَعَلُوا وَنَحْوُ ذَلِكَ وَكَرْحُفٌ مَدْعَمٌ سَاكِنٌ وَغَيْرُ حَرْفٍ مَدْ
بَاشِنْدٌ مِثْلُ الْيَكْرُمِ سَلُونِي وَابْنُ قَسَمٍ اِدْغَامٌ مَثْقُوعٌ عَلَيْهِ
قَرَأْتُ وَأَنْزَا اِدْغَامٌ مِثْلُهُنِ كَوَيْنِدٌ دَوْسَمٌ اَنْكَهٌ مَدْعَمٌ وَ
مَدْعَمٌ فِيهِ دَرِ مَحْرُجٍ مَقْدُودٌ دَرِ بَعْضِ صَفْتٍ مُخْتَلَفٌ بَاشِنْدٌ
مَحْوُودٌ بَيْنَ وَادِ ظَلَمُوا اَنْزَا مَجَازِيْنٌ مِي كَوَيْنِدٌ سَمِ
مَدْعَمٌ وَمَدْعَمٌ فِيهِ زَجْبِيَّتٌ مَحْرُجٌ قَرِيبٌ هُمْ بَاشِنْدٌ اَنْزَا
اِدْغَامٌ مَنفَارِ بَيْنِ كَوَيْنِدٌ مَحْوُودٌ مَحْلَقَةٌ وَأَخْطَا بَابِي
صَفْتٌ اسْتِعْلَايٌ قَافٌ وَطَاءٌ وَعَاصِمٌ رَادِرٌ بِرِ قَسَمٍ اِدْغَامٌ
قَافٌ مَحْلَقَةٌ اسْتِثْنَاءٌ رِ كَافٌ بَابِي اسْتِعْلَايٌ قَافٌ
وَعَدَانٌ اَمَّا فَا فِي اَوْلَسْتِ بَرِ اَيْنِ بَكَرِ اِدْغَامٌ مِي كَنْدٌ اِذْ اَلَا

در ناء نحو اخذت و مشتقاته و ادغام لام هل و بل و قل
در لام و راء اثنا عشر نحو هل لنا و بل ربكم و قل لا
تكرمون و قل ربی و قل لکم و نحو ذلك و لام هل در
در قرآن مجید نیست و نون ملفوظی طسم دو کانه در
و ثار در ذال در کلمه پلیمت ذلك و باراد در ميم زك
معنا و بروایت بگردغام نون ملفوظی سر و القران
ون و الفلم راد و و ر حال وصل و لكن در وقف
اظهار و او است بروایت حفص اظهار است همه قراء
الف لام تعریف راد در حروف شمسیه ادغام کرده اند
بجهت فریب مخرج و در نزد حروف قریبه اظهار است هم
چنانکه جرم شمس می نمیشود ما هیئ لام تعریف زک
الشمس و اخواته مخفی و در نزد نور لفظ القمر و اخواته ظاهر
و حروف شمسیه و قریبه هر یک چهار ده است و حروف
شمسیه و ان ث ث د ذ ز س ش ص ض ط ظ ن
و ما بقی اینها قریبه اند و اسامی ادغام بسیار است این

رساله اکفایا بن ظلیل شد و جمیع اقسام آن مفصلاً
در کتاب جواهر القرآن مصنف قاصر بیان شده و
مخفی نماند که جمعی از علما و مجتهدین بوجوب ادغام
صغیر قائل شده اند **الباب الرابع** در بیان
مد و قصر و کیفیت هاء کتایه و بیان اشباع و ثمر
اشتباه آنکه حرف مدسه است او و الف یاء ساکنه
و ما قبل ایشان از جنس خود باشد و مد منقسم به
شم است لازم و واجب جایز و لازم است که حال اول
باشد در مد نذر همه قراء یعنی بناید بعد از حرف
مد ساکنه و ضا و وصله و بطول مد داده میشود و مد
است که قصر در او جایز نیست یعنی جمع باشد حرف مد
و همزه در یک کلمه و از آمد متصل نیز گویند و مد جایز
است که مد قصر هر دو باشد نزد جمیع قراء و آن در
است که حرف مد از همزه منفصل باشد و امتداد مد
سبب و سبب لفظی است یا معنوی **سبب لفظی** است
سبب

با سکون بشرطیکه مؤخر باشد پس اگر هزه مفید باشد
 از حرف مد مثل امن و انی و ایما تا مدان مخصوص است
 بقرائت نافع مد که بر او است و در هر گاه مؤخر باشد
 از حرف مد و هر دو در یک کلمه جمع شوند مدان را
 واجب متصل گویند مثل ساء و سوء و سبی و سجا
 از اعظم و اشرف علما و مجتهدین حکم بلزوم رعایت
 اینند و ببطالان نماز سبب اخلال بان فرموده اند
 اگر حرف مد در کلمه و سبب هم در کلمه دیگر باشد
 مدان سنت و منفصل خواهد شد و این مد ذکر نزد
 عاصم و است در نزد بواقی فراء خلافت مثل با اب
 و قالوا امنا و فی ام و اگر چنانچه سبب سکون اصل
 و مظهر مد هم باشد مثل من و من و مین و ذابنه و حاجو
 و لا الضالین مدان لازم و اگر سبب مد سکون غار
 باشد مدان جایز خواهد بود مثل النار یعلون و
 در حالت وقف گفته اند که انواع مد بسیار است

در این رساله مذکور میشود شش نوع است اول مد
متصل مثل ساء و جاء و شبهه دویم مد مفصل
مثل ما انزل الله و قالوا امنا و امثال ذلك سیم
مد اشباع که از اشباع آن حرکت میشود مثل ماله
اخذه و امره و الی الله چهارم مد عدل که آن در وسط
کلمه باشد و بدان سبب ابقاء ساکنین باشد
مثل ذبته و اتحا جونی و لا الضالین پنجم مد عار
در حالت وقف مثل شنبین ششم مد لازم
در حرف مقطوعه قرینست پس هر حرفیکه بنای هجا
ایشان بر سه حرف باشد و حرف وسط حرف مد
و ثالثا ساکن باشد مد باید کرد و آن مجتمع در ترکیب
قنن کصل و آنچه از حروف مقطعات مد ندارد مجتمع
در ترکیب ره بطح است اما حرف که در اول مرتب
شوری است و ما قبل یاء مفتوح است پس الحروف کین
و چون قرء حرفین را جاری مجری حرف مد دانسته اند

و یا اینکه در میاد و مد و افشده و مدّ جو او هم
مینامند لهذا در نزد اکثر قراء در نزد عین مدّ
طول و وسط باشد و اما سبب معنوی پس آن ضد
زیادتی مبالغه است در کلام منفی بنا بر قرآن مجید
کوفی مثل مذکر دن در کلمه لا رَبَّ و لا شَکَّ و لا
اینها و از اینجمله است متعظیم و توحید مثل لا إِلَهَ إِلَّا
اللَّهُ و لا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ در نفی خدایان باطل و اثبات
خدای بحق و عرب در حال دعا و استغاثه در
مد می کنند زیرا که سبب لفظی ملحوظ نیست بلکه سبب
معنوی مقصود است مقدار مدّ بمدّ هجرت و ورس
شش الف است و هفت الف هم گفته اند ضعیف است
و عاصم زاد در سنی و واجبی چهار الف است و توسط
دو الف و ضرب یک الف و نقد بر الف سما عین است
کامل و بعضی گفته اند که بقدر انکشان معلوم
میتوان کرد بحد اعتدال و کله تقریباً یضبط الا

بالمشافهته والادمان ووجه سبب از جمله همزانش که
حرف ملضعف است و خف و گهزه شدید است و
پس نباده کرده اند در مدتها تقویت باشد ضعیف را
در مجاورت قوی مدی که سبب و سکون باشد معتبر
واقوی است بدلیل لزوم مد طول و اگر سبب و ضعف
متغیر شود که اثر سبب باقی نباشد مثل این جاء امر نادر
قرآنه ابی عمر و آل الله در اول عمر از هر گاه وصل کند
میم را بکلمه جلاله که از مهم مفتوح خواهد شد پس
قرار داد این حال دو وجه را باشد طول بنا بر القای
عارض ماقصه بنا بر اعتبار عارض ثانی قوی و اولیست
بدانکه جمیع قرآه اجماع و اتفاق دارند بر اینکه از زمان
رسول خدا الی زمان ما هم در قرآن کرده اند ضلالت
در این خصوص اختلافی در ما بین ایشان نیست و لکن ضلالت
در مقدار است پس گهزه و درش از مدعاصم طویلتر است
و مدعاصم زمان عام و کسائی طویلتر و مدعاصم از زمان

و دوری از ابو عمرو و این کثیر از سوسنی طویلتر است ^{و سبک}
 همه محذوفه و مخففه مبدی و کتاب خوان قرآن و
 جواهر القرآن مؤلف قاضی مبین و مذکور است ^و اما در اشباع
 هاء کنایه چهار وجه متصو است اول ما قبل و ما بعد
 ساکن باشد مثل اَلَيْسَ بِصَيْرٍ دَرْتِمَ ما قبل آن متحرک و ما
 آن ساکن باشد نحو لَه الْمَلِكُ مَتِمَ ما قبل آن ساکن و عا
 آن متحرک باشد نحو فیه هُدًی و این اشباع ابن کثیر کرده
 است خصص نظر بر ما ضم و رکبه فیه ما نادرس و فیه
 باوی موافقت کرده است چهارم ما قبل و ما بعد آن متحرک
 باشد نحو بِلَا اَوْلٰه اِلَّا وَاخِرُ الْاَلَا که همه قرآن در این قسم
 اشباع کرده اند بخلاف قسم اول و ثانی و خاصم هاء ضمیه
 را در سوره زمر باقی خوانده است زیرا که اصل آن ضمنا
 بوده بجهت حرف شرط الف فناده است هَانَفَقَهُ و
 بِنْتَهُ از اصل کلمه است صله نیا بد کرد و هاء سکنه و فئا
 و وصال ساکن است ابتدا و حرکت دادن بان نزد فاء غلط

وندوم است در قرآن در هفت موضع ورود یافته
 لَوْ تَتَّبَعْتَهُمْ فِي سَبِيلِهِ وَقَاتِلْ دُونَهُمْ وَكَيْفَ يَكُونُ
 وَسُلْطَانِيَّةٌ وَمَالِيَّةٌ دَرَعَةٌ وَمَاهِيَّةٌ دَرَعَةٌ
 ودر غیر اینها بشرط حرکت فاقبل و ما بعد عاصم را شبا
 است و البته حدیث با بکر در ضم و کسر فاقبلها مسا
 وقفنا نا و اوی بیانی حاصل نشود مثل و رسوله و محمد
 اما اشباع در ترک آن بدانکه کلمه هؤلاء و اولاء و
 واولئك و اولوا و اولی و ابناء و انباء و جزاء و اللؤلؤ
 و بنو و بید و یونی و یومنی و امثال اینها خواه ضمنا
 شده باشند و خواه نه مثل سائر بیکر و لا صلینکم که بود
 نوشته میشوند و مواضعیکه التفاء ساکنین است نحو
 ذَاكَ الشَّجَرَةَ وَمَهْلِكِي الْقُرْمَى وَقَالُوا الْاَلَانُ وَنَحْوِ ذَلِكَ
 همه اینها نیز اشباعند در جمیع قرآن در کلمات جازا
 و با و اودا و د و ما و یری و العا و ن و لا یستون خوا
 اضافه شده باشند و خواه نه و کلمه اولی که ضد آخری

مثل الاخرة والاولى واولهم لاخرهم در جمع قرآن مع
 الاشباع عند وكلما ينك در رسم كتابت ايشان اختلاف
 نيست مثل رؤس رؤف وقوس قالوا واولوا واولوا واولوا
 با اشباع بايد خواند والله اعلم **الساكن الخامس** در
 اقسام وقف رموز سجاوند و كيفيت بعضي موقوفه در
 اكثر مصاحف مي شود پس بدانند كه وقف ركن عمده ترين
 چنانچه جناب امير المؤمنين عليه السلام فرموده اند كه الرئيل
 هو تجويد الحروف ومعرفته الوقوف وايضا آورده اند كه
 الوقوف منازل القرآن يعني سالك مسالك قرآني است
 وقف بمنزله متر است و بدو در معرفت آن معني قرآن مختل
 ميشود چنانچه مراد است در خصوص حضرت رسول كفت من
 يطع الله ورسوله فقد فقد شد ومن بعضهما ايش
 وقف كرد و ايندا كرده كفت فقد غوي پس حضرت
 فرمودند چه بدخوندي بر خيز و بر وجهه چنين بود
 وقف در بعضيها و ميباشت كه در غوي وقف كنند بگر

چنانچه وقف در کلام مخلوق مبیح و در غیر محشر مثل باشد
در کلام خالق بطریق اولی در غیر محل محل و مبیح خواهد
بود و الوصف فی اللغة الکف و فی الاصطلاح قطع الکلام
عن ما بعد هائسکنه طویله و هی سمان الاختیاری
والاصططاری و ان چهار قسم است تام و کافی و حسن
و مبیح تام است که کلمه موقوف علیه ارتباط لفظی و
بما بعد نداشته باشد و کافی است که ارتباط معنوی
بما بعد داشته باشد نه لفظی و حسن است که ارتباط
لفظی بما بعد داشته باشد نه معنوی اما ابتدا بما
بعد بدون اعاده موقوف علیه نیست مگر آنکه
برو سبب باشد بنا بر حدیثی که ام سلمه رضی الله عنها
روایت کرده که سیدنا نبیاء صلی الله علیه و آله
ایه وقف مینمودند بدون اعاده موقوف علیه ابتدا
بما بعد آن مینمودند و مبیح است که معنی از او مفهومی
نشود و فارسی بجهت اضطراب و نارسائی نفس مثل

وقفهم والحدوب ومالك وغير ذلك بما يذكر اقباح
انت كرمعنى لا يغير مبدد ومؤدى ميكرود مجر
فالابن العياذ بالله مثل وقف ابن الله لا يسبحي وان الله
فغيره ونحو ذلك وانجه قرار الازم استجاب جناب ازان
مؤده انداشتكه فصل نكند ميان عاظم ومعمول
شرط وجزا ومبتدا وخبر وصله وموصول وصفته
موصو ومضاف مضاف اليه وامثال ذلك قال
ابن الحاجب الوقف على الجملة التداية جازية لانها مستقلة
وما بعدها جملة اخرى وان كانت الاولى تغلقها
وكل ما في القران من القول لا يجوز الوقف عليه ما
بعده حكايته انتهى للقراء ^{الذين} مذهبنا فنع كان براعي
تجاهلها وعاسنها بحسب المعنى وابن كثير وجزء حيث النفس
وعاصم الكسائي حيث يتم الكلام وابو عمرو يتعمد رؤس الا
على كان يقول هو واجب وقال بعضهم ان الوقف على رؤس
الابان سنة وقالوا ايضا الوقف على رؤس الاى بنو

ولازم است در اوقوف بر علم عربیت تا تمیز میان اوست
توانند کرد و بعضی ز علما قرابت و قوفی در قرآن ذکر
کرده اند مثل وقف لازم در هشتاد و چهار موضع
و علامت مهم لازم بشرحی است لیکن علامت قلبیست
پیم است با بنظر نون م و بعضی علامت قلبی در مضارح
ب و علامت باظهار نون و ادغام را س و
اخفارا ف پایک نقطه و اظهار شفوی را نقطه
با بنظر نون : : مینویسند و وقف مثل در شش موضع
و وقف نسبی در هفده موضع و وقف غیران در
محل و وقف معانفه در هجده موضع و علامت آن
: : یا لفظ مع یا معاً و مراد معانفه آنست که در
نزدیک بهم مینباشند و اگر در اولی وقف بشود در ثانی
احتیاج بوقف نیست و بالعکس یعنی بوقف با محسب
ملحوظ نموده بطریق معانفه بافته اند و مبادله
نیز کونند با بنمغنی که محل اول را بدل بجا کنند بالعکس

وقف فرزند ربا زده موصوع و هم چنین و قوفیکه
ذکر آنها موجب تطویل است اما موزیکه شیخ ابو
جعفر محمد بن احمد بن طیفور سجاردندی بر مخالفان
نحو قرائت بیجهت وقف تعیین نموده اند شش است
اول علامت وقف لازم است و وقف در وجه
فساد معنی میشود لیکن اگر بگذرد شرعاً آن نیست
چنانچه در جواب پرسش شیخ الاسلام علی محمد
العالی نوشته اند لایتم بجز در ذلك یعنی خواننده بجز
گذشتن از وقف لازم نگاه کار نیست اما فرقی
تعیین وقف لازم کرده اند دویم ط علامت وقف مطلق
یعنی مقید بیکم از لزوم و جواز و رخصت و مجوز نیست
دلیل از برای وصل نیست زیرا که تعلق لفظی و معنوی
بما قبل خود ندارد سیم ج علامت وقف جائز است
جهت وقف و وصل است اما وقف اولست چهارم
ز علامت وقف مجوز است و در وی هم جهت و

ووصل هر دو هست اما وجه وصل روشن تر است
 ووقف هم رواست بچشم علامت وقف ^{مست}
 بالضرورة هرگاه قاری احتمال تمام کردن ابر زانو
 بکشد نباید و وقف بکند اغاده لازم نیست ششم
 علامت وقف است و اگر با ای جمع شود ^{دا}
 لازم نیست نظر مجدد تمام سله و متأخرین هست
 دیگر جهه وقف زیاده کرده اند و آن که وقف ^{مست}
 سکنه ق فلاصل صله اما علامت کذلک است
 یعنی بفرقیست که سابقا گذشته چه لازم چه ^{مست}
 چه جایزه مجوز چه رخصت چه نفی وقف یعنی ^{مست}
 فی هذا الموضع وقفه و س سکنه علامت هر سه
 علامت سکنه باشند و الفرق بین السکنه والوقف ^{مست}
 السکنه اقرب بالوقف لکن الوقف اقرب الی الوقف
 علامت وقف الوقف است و فلا یعنی قبل لا ^{مست}
 وصل ضد وقف است صله یعنی الوصل اولی من الو ^{مست}

در تالیف

و شش ریزد بیکرم هکت که تعلق بوقف ندارد اما
 در مصاحف می نویسند و آن اینست هر خب بے عب
 تب لب اما هر بنا بعد کوفی و خب بنا بعد بصر
 علامت پنج آیه است و بے و عب علامت ده پر
 و تب و لب هر دو علامت ابتداء آیه است و هرگاه
 اهل بصره متفق باشند بر اینتی علامت تب بنویسند
 و اگر مخالف باشند لب بنویسند و اما وقف بجرکت
 نزد قاطبه اهل لسان مجبور و بطلان نماز است و وصل
 بسکون را بشرطیکه کلمه لاحقه مفتوح بکنزه و وصل بتلا
 بعضی از علما جایز میدانند **فتی** بدانکه رموز
 چند در بعضی مصاحف می نویسند و آن چه و ما
 و مخ و مشق و حم و ب و طا و شآ و مک
 و مد و هر خک و وی عک و خکب و عکب
 اما چه ای لا وجه له فی الوقف و اما ما علامت مد
 الاول که شیبز بن رضاح است و مخ و آن مدتی اخیر

ابو جعفر است و مشوقان علامت اید است در نزد ^{مشوق}
و هم علامت اید است نزد حصی بن و ب علامت ابو یوسف
بن المتوکل است و طاع علامت عطا که یکی از علمای عهد
و شاع علامت اید است نزد شامی و مک علامت اید است
نزد مکی و مدائیه است نزد مدنی و هم و خک علامت
پنج اید اند نزد کوفی و می عک علامت اند نزد کوفی
و خک علامت خنیزه کوفی و بصر است و عک علامت
عشر کوفی و بصر است و علامت پنج اید کوفی را در
حواشی مصاحف خمس ده اید را عشر و علامت نصف
الحزب یاغ می نویسند **فد فید** بدانکه در جمیع قرآن
یازده موضع سکنه دارد هفت موضع آن در سو
مبارکه فاتحه کتاب بدین تفصیل است **بِسْمِ اللّٰهِ**
الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ سَكَنَةُ لِلّٰهِ سَكَنَةُ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ الرَّحْمٰنِ
الرَّحِیْمِ مَا لِكَ سَكَنَةُ یَوْمَ الدِّیْنِ اِیَّاكَ سَكَنَةُ نَعْبُدُكَ
اِیَّاكَ سَكَنَةُ فَتُنْعِیْنِ اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیْمَ صِرَاطَ

الَّذِينَ انْتَمَتْ سَكَنَهُ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمُعْتَصِبِ سَكَنَهُ
 عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ وَبِكِي دَرَسُورَةُ كَهْفٌ وَإِنْ وَلَا
 يَجْعَلُ لَهُ عِوَجًا سَكَنَهُ قِيَامًا وَبِكِي دَرَسُورَةُ بَسٌّ وَإِنْ مِنْ
 مَرْفِدًا نَاسَكَنَهُ هَذَا وَدَرَسُورَةُ لَا اُضْمُ وَإِنْ وَقِيلَ
 سَكَنَهُ زَائِنٌ وَدَرَسُورَةُ مُطَفِّفِينَ وَإِنْ كَلَّابٌ سَكَنَهُ
 زَانَ وَبَدَانَكَ دَرَقَانَ دَرْدَهُ حُلٌّ وَقَفَّ غَفْرًا شَيْتَ
 الشَّيْبَةِ مِنْ ضَمَنِ لِي عَشْرَ مَوَاضِعَ فِي الْقُرْآنِ ضَمِنَتْ لَهُ
 الْجَنَّةُ أَوْلَى أَنْ دَرَسُورَةُ مَا أَنَّهُ قَوْلُهُ تَعَالَى وَالضَّالِّينَ
 أَوْلِيَاءَ دُوَيْمٌ دَرَانِغَامٌ قَوْلُهُ تَعَالَى إِنَّمَا يَبْتَلِيهِ الَّذِينَ
 يَرْتَمُونَ طَسِيمٌ دَرَسُورَةُ سَجْدَةً قَوْلُهُ تَعَالَى كَمَنْ كَانَ
 فَاسِقًا طِحْهَارِمٌ لَا يَسْتَوْنَ طَسِيمٌ دَرَسُورَةُ بَسٌّ قَوْلُهُ
 تَعَالَى وَنَكَتُ مَا قَدَّمُوا وَأَنَا رَهُمُ طَسِيمٌ قَوْلُهُ تَعَالَى
 يَا حَسْرَةَ عَلَى الْعِبَادِ طَهْفَمٌ قَوْلُهُ تَعَالَى مِنْ مَرْفِدًا نَاطِ
 هَشْتَمٌ قَوْلُهُ تَعَالَى وَإِنْ اُعْبُدُونِي طَهْمٌ قَوْلُهُ تَعَالَى
 عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ طَدَهْمٌ دَرَسُورَةُ مَلِكٌ قَوْلُهُ تَعَالَى

صَافَاتٍ وَيَبِيضِينَ ط بدانکه در قرآن پنجاه بار و نود
هشت وقت است از جمله هفتاد و هشت وقت لازم است
بعضه هفتاد و چهار کفنه اند چنانچه تفصیل آنها در
کتب مطوله این فن بیان شده است **الباب الثانی**
در بیان اسامی رموز و ذوات و احوالات قراء بدانکه
هر یک از قراء سبعة را در او نامی مشهور و چنانچه زینا
میشود اول نافع المدنی و نافع بن عبد الرحمن بن ابی نعیم
مولد جعونه بن شعيب اللیثی و اصل او از اصفهان است
و کنیه او ابو روم است و کفنه اند ابو الحسن و بعضی کفنه
ابو عبد الرحمن و در مدینه و وفات یافت سنه شصت و
ستین و مائة و از برای وی دو روایت قالون
و ورش قالون هو عیسی بن منیا المدنی الزرقی و او
معلم عربیت بوده است کنیه او ابو موسی است و قالون
لقب است روایت کرده اند که نافع او را قالون ^{کهنه}
او را لقب نهاد و چون قالون بلغث درمی بمعنی نیکو بود

و او را حسن قرائت بود لهذا ملقب بان گردید و در زند
وفات یافت فریب سنه عشرين و ما تین اماورش
هو عثمان بن سعید المصری و کنیت ابو سعید است و در
لقب است و ورش در لغت منهای سفید است و از
برای شدت بیاض او را ورش گفتند و در مضر فاش
یافت سنه سبع و شصین و مائة دویم این کثیر المکی
هو عبدا لله بن کثیر الداری مولی عمر بن علقم بن الکناز
والداری العطار و کنیت ابو معبد است و در مکه و
یافت سنه عشرين و مائة و از برای او در او ای است
قبیل و بزی اما قبل هو محمد بن عبدا الرحمن بن محمد بن خالد
بن سعید بن جرجه المکی الخزومی و کنیت ابو عمر است
و لقب و قبل در مکه وفات یافت بعد از ثمانین و ما تین
و اما بزی هو احمد بن محمد بن عبدا لله بن الفاسم نافع
بن ابی بزة المؤذن المکی مولی ابی بنی مخزوم و کنیت ابو
الحسن است و معروفست بزی و در مکه وفات یافت

سنداربعین و مائین سیم ابو عمر البصری هو ابو عمر بن
العلاء بن عمار بن عبد الله بن الحصین بن الحارث بن حلیم
بن خراع بن مازن بن مالک بن عمرو بن عیثم و کفته اند
وی زبان است میحی و محبوب هم کفته اند و بعضی اعتقاد
افستکه نام او کینه و پشت و غیر آن نیز کفته اند و در کوفه
وفات یافت سنه ربع و پنجاه و مائت و او را هشتاد
و شش سال بوده است و از برای او دو زاوی است در
وسوسه و اما الدور که هو حفص بن عمر بن عبد العزیز بن
صهبان الازدی الدوری التیمی و دور موضع است
در بغداد و او وفات یافت در حد و دسته پنجاه
و مائین و اما السوسی هو صالح بن زیاد بن عبد الله
بن اسمعیل الرستی السوسی و او وفات کرد در سنه
احد و ستین و مائین و ایشان هر دو قرآن را و پیش
کنند از ابو محمد میحی المبارک العبد المعروف بالقرظی
و او از ابو عمر و او را بزیدی از برای آن کفته اند که

مصاحب بن یزید بن منصور خال مهدی بود و در خراسان
وفات یافت سنه اشین و ما بین چهارم غامر الشما
هو عبد الله بن غامر الجصبی ان در خلافت ولید بن
الملك در دمشق قاضی بود و کینه وی ابو عمر ان است
میان قراء سبکه غیر از او ابو عمر و ابو عمر و ابو عمر
اند و او در دمشق وفات یافت سنه ثمانی عشر و مائه
و از برای او دو زاوینت هشام و ابن ذکوان و اما هشام
هو هشام بن عثمان بن نصیر بن ابان بن میسر بن السملی القاصی
الدمشقی و کنیت او ابوالولید است و او نیز در دمشق وفات
یافت سنه خمس وربعین و ما بین پنجم غاصم الکوفی
هو غاصم بن ابی النجود و یقال بن بحدله و هو مولی فخر بن
الاسدی و کینه وی ابو بکر است و او در یافت حارث بن
حسار او در کوفه وفات یافت سنه ثمان و عشرین و ما
و ذکر القاضی نور الله الشوشری فی مجالس المؤمنین ان
غاصم بن بحدله بن ابی النجود الکوفی الاسدی کان ما هر

الصرف والعمو والقائمة ووجيداً في عصره وفضيحاً في القراء
والتلاوة ومن اكاير الكوفة وكان من التابعين والمجتمين
لاهل بيت محمد صلى الله عليه واله وهو قرأ القرآن على
علي بن ابي عبد الرحمن بن جيب السلم وهو قرأ على علي
عليه السلام وعقبي نما نده اكرجه قاضي مذكور ذكره خصوص
قرآننا زشيخ عبد الجليل رازي نقل ميكنده اكر
ايشان شيعه نند ودر جاد بكر عاصم وحمزه وكناندر
شيعه ميكونيد وباقي عدله لكن ظاهر همه قراءه شيعه
وشيعه ايشان باينگونه مقالات ثابت نميشود وتمام
سني متعصب بنوده باشند واز براي او در او ايشان
ابوبكر وفضل ما ابوبكر هو شعبه بن عياش بن مسعود الكوفي
الاسدي مولاهم وكفنه اند نام او سالم وبعضي كفنه اند
كه نام او كنيه او ست ودر كوفه وفات يافت شيعه اربع
وشعبين ومائة واما فضل هو فضل سليمان بن المغيرة
الاسدي البرز الكوفي وكينه او ابو عمير واست معروف

بمقتضی کفنه اند که مردی نفعه بود و این معین کفنه
که او از ابو بکر افر بوده است وفات یافت در فروردین
سنه شصتین و مائه نشتّم حنّره الکوفی هو حنّره
حیب بن عماره بن اسمعیل الزبائی الفرضی القیمی مؤ
لم و کنیت او ابو عماره است در حلوان وفات یافت در
خلاف ابو جعفر المنصور سنه شصتین و مائه و اربع
او در او ای مشهور است خلف بغدادی و خالد الکوفی
اما خلف هو خلف بن هشام بن طالب البرزازی و کنیت او
ابو محمد است در بغداد وفات یافت سنه شصت و هشت
و مائین و اما خلاّد هو خلاّد بن خالد و کفنه انداز این
خلید و کفنه اند این عبّاسی الصبّری و کنیت او ابو عبّاس
و در کوفه وفات یافت سنه شصت و هشتین و مائین هفتّم
هو علی بن حنّره الخوی مولی لبّی اسد
کنیت او ابو الحسن است و در فروردین و بنویچه وفات یافت
و ان دهستان از قراء شهره و قتی که متوجه خراسان شد

بود بارشیدستة شمع و ثمانین و مائة و ازبیری او
 دوراوی است دوری و ابو الحارث اما دوری
 هو حفص بن عمر الدوری التوحصاحب البزیهی ^{فانت}
 در حد و دستة ثمانین و مائین و اما ابو الحارث
 هو اللیت بن خالد البغدادی وفات یافت سنة ^{اربعین}
 و مائین اینست اسامی قراء سبعة بروجه اختصا

ا	نافع الدینی	ب	قالون الدینی	ج	ابو بصیر	ح	ابو ح
ی	ابو الکثیر	م	ابو یزید	ز	ابو زید	د	دهر
ح	ابو عمرو	ط	البغدادی	ی	البغدادی	ط	حطی
ک	البتار	ل	الدیمشقی	م	ذکر الشیخ	ک	کلم
ن	عاصم	ص	ابو الکوا	ع	ابو حفص	ع	نضع
ف	ابو حفص	ض	القتبی	ف	خلاد	ف	فضوق
س	ابو الکوا	س	الحالغدادی	ث	البغدادی	ث	مرث

خامنه از اجمع البصريون والكوفيون يقال غراب
 واذ اجمع اهل مكة والمدینه بقوم میان واذ اجمع الحجازيون
 والشاميون يقال عامينه واذ اجمع العراقيون والشاميون
 يقال سماري والله اعلم نضهم رقم قاربان خوش الحان
 اینچنین وضع کرده اند عینا آ اول نشانه نافع
 بقا لون ج و دش بدان ی ابن کثیر و هم برتی
 ز بود قبل ضیح ز با ح ابو عمرو ط بود در
 ی نشان دان ز سوره کل ابن عامر و هشما
 م آمد نشان بن ذکوان ن بود عاصم نجس شهر
 ص بکرو ز حفص ع دش ف بود حمز خلف ض است
 ق خلا د فاری قران ر کسائی دش ابو الحارث
 ن علامت دور کردن بعد از این مرآتفاق بود
 در میان بیع استادان عاصم حمزه و کسائی را
 حرف ت دان علامت نشا ابن عامر چه شد باین سه
 د باشد نشانه ایشان با ز این کثیر با هر سه

ظ بود بعلل علامت^ن ضم چه گشتند هر سه باو عمر
 رمزايشان توغ راميد^ا حرفش دار کسائی حکم^ه
 شعبه با هر دو صحه شد یکسا^ن بدل از شعبه چونکه حفص^ش
 رمزا باشد صحابي نقصان نافع و ابن عامر آمد باز
 عم^ه شازره ايقان نافع و بن کثير با ابو عمر
 بیشک آمد سما نشانه بران باز ابن کثير با ابو عمر
 حق بود رمزد و جمع اون ابن عامر قرین هر دو پیشد^ه
 نفر آمد نشان هر سه عینا باز ابن کثير با نافع
 حرفی آمد نشان اسنان با کسائی و عامر و حکم^ه
 حصن باشد چون نافع آمد^ن رمزشان تا تراشواز برک
 بینه با جید و جهد بخوان و اما قراء^ه ثلثه اخیره اول
 ایشان ابو جعفر المدینست و فرات مثل نافع المدینست
 و در او ای عمیسه بن وردان و سلیمان بن جاز است
 دویم ایشان یعقوب البصری و قرائت او مثل قرائت
 ابی عمر و بصریست و در او ای و پس و روح استیم

ایشان خلف البغدادی والکوفی است اصل از نجاشی
 وقرائشان مثل قرائت حمزه است و دو زاوی استحق
 وادرس است والله اعلم

الثلثة هم قوفهم حد القراء الاخير و هم				
ح	ع	ع	ع	ع
ع	ع	ع	ع	ع
ع	ع	ع	ع	ع
انضا في الثلثة على اسم الضراء				
ف	خ	خ	خ	خ
ظ	غ	غ	غ	غ
و		و	و	و

بدانکه چهار ریزد بکر هم هست که در میان هر دو قرار نهند
میشود وان مَر و کَر و خَع و خَم اما قرعنی با بقا کدشت
و کَر یعنی از جمله مکر تراشت و اگر چنانچه قرار داد و قرعنی ^{از خن}
داشته باشند اسم آنها بیکنه آنها مخالف هستند و از خربت
مینمایند و اگر آن مخالف یکی باشد بنویسند خَع یعنی
مخلاف عن و اگر دو کس باشند بنویسند خَم یعنی ^{مخلاف}
عنهما و دیگر جای بیکنه بیان اماله است انکس ^ک اماله او
بین بین باشد مؤخر بنویسند با فاصله و او سها
تا از یکدیگر جدا شوند **الباب السابع** در بیان
رسم الخط قران و کیفیت وقف بران و الفرق بین الضاد
و الظاء و بیان اسامی رموز و روای و احوالات
و سند قریش مؤلف است بدانکه عاصم در حال وقف
تابع رسم الخط است هر کلمه که بباء طولانی نوشته شد
است مثل رحمت و نعمت و سنت بباء وقف میکند اگر
بباء مدور نوشته شود مثل نعمة و اجدة بباء وقف

میکنند و هر کلمه بلفظ جلاله و بلفظ ربّ اضافه شده
 باشد بناء دراز است و کلمه رحمت در جمیع قرآن بها
 است الا در هفت موضع در بقره و اعراف و هود و زمر
 و مبرم و در رد و موضع زخرف و نعمت در بازده موضع
 در بقره و آل عمران و مائده و لقمان و فاطر و ذکر
 ابرهیم و سه در آخر مثل سنت در بیح موضع در انفاء
 و عافیه در فتح و سه در فاطر و لیکن در فتح خلافت است
 امرات هر جا که مضاف بزواج باشد در هفت موضع
 در آل عمران و قصص و در یوسف و سه در تحریم
 کلبت در بیح موضع در انعام و اعراف و مؤمن و دو
 در یوشن معصیت در رد و موضع مجادله مرضات
 در رد و موضع نساء و در یک موضع تحریم لعنت در آل
 عمران و نور شربت در دخان جنت البقیع در الواقعة
 ثمات در حم سجده آیت در یوسف و عبدکون فرقت
 عین در قصص آیت عمران در تحریم غیابت در رد

موضع یوسف علی بُدِبَتْ مِنْهُ در فاطر فطرت الله در
روم بَقِيَتْ اللهُ و در هود و لاث حِينَ در ص لاث
در نجم جَالَتْ در رسلا ت هِيَهَاتَ هِيَهَاتَ در مؤن
يا اَبَتْ و ذَاتِ در هر جا که و افشود و هر کلمه از مَثْرَا
و آیات و جالات که بصیغه جمع نوشته میشوند بنا
طولا نیست و اگر بصیغه مفرد نوشته شود بهاء
مکتوب خواهد بود و دیگر حرف کلماتی اند که مکتوب
نوشته میشوند و آن لام جاره است در ساء مَالِ الْكُفَّاءِ
و در کف مَالِ هَذَا الْكِتَابِ و در فرقان مَالِ هَذَا الرَّسُولِ
و در معارج مَالِ الَّذِينَ عاصم درین مواضع بلام وقف
میکند نه بر ما بخلاف ابی عمر و کسائی و کلمه آیه الْكُفَّارُونَ
در نور و آیه السَّاحِرِ و زخرف و آیه الْفُلَّانِ در
الرحمن عاصم بیالف وقف میکند بخلاف ابی عمر و کسائی
و کلمه وَبِكَانَ عاصم درین دو موضع که اول بر نون
بر ثانی بر هاء نه بر یا بخلاف کسائی و نیز کاف بخلاف ابی

عمرو وایا ما ندعو ابراما وقف میکنند نه بر یا بخلاف ابرو
 وکسانی و عَمَّ و بَعْمَ و عَمَّ و عَمَّ و لَبِئْسَ عَاصِمٌ بِرَمِيمٍ وَفَعْلٌ مُمَكِّنٌ
 نه بر زیادنی ها بخلاف بزیم و انا در رسم الخط بالف
 مکتوبست و در حال وصل جمیع قراء بی الف خوانده اند
 و در حال وقف بالف ثقف نموده اند و کلمه لِكَا هُوَ اللهُ
 در فرس سوید بیان خواهد شد و دیگر کلماتی چند
 هستند که در رسم الخط بیک و او مکتوبند و بنلفظند
 و خوانده میشوند مثل دَاوُدَ و بَلَوْنَ و وُرَى و اَلْعَاوِ
 و بَسْتُونَ و لَسْتُوا و فَاوِ و اَبْضَا کلماتی هستند که در
 رسم الخط ایشان بیا و او زاید است یعنی در مخزن
 یا او نوشته میشود یا مثل نَبَاِیَ الْمُرْسَلِیْنَ در
 اَنَامٍ و مِّنْ نَّلِقَاِیَ در بوشن و اِنَاِیَ ذِی الْقُرْبَى در خل
 و مِّنْ نَّمَاِیَ اللَّیْلِ در طه و مِّنْ وَرَاِیَ حِجَابٍ در شور
 و قُلْ اَوْفِیْكُمْ دُرُالْ عِمْرَانَ و اَوْ نَزَلَ عَلَیْهِ دَرَجٌ
 و اَوْ لَفِی الذِّکْرِ دَرُ مَرَسَا و بِکَرِ اِیَابِیْ در اعراف خلا

با این الف خوانده ابرو و یعقوب در بی در وصل اما بی قرآن بخلاف خوانده در حال وصل در هر قرآنی
 در حال وقف با الف خوانده اند و اصله کن انا فی کسر و طهر و کسر و کسر من الراء بها انما کما قاله شیخ

وَلَا تَقُولْنَ لِمَنْ يُدْعَىٰ لِلدِّينِ بِاللِّفْ زَائِدَةً بِدِينِ زَائِدَةً بِمَكُونِ
است و کلمه اِنَّكُمْ لَشَهَادُونَ در انعام و کتابتون
در نمل و عنکبوت و لتکفرون در حم سجده و در خبیر
چهار موضع بی با مکتوبست و کلمه اِنَّنا لَمُخْرَجُونَ در نمل
و اِنَّنا لَناتوا و کوا در صافات بیبا است و کلمه اِنَّنا
واقع بیبا است و کلمه اِنَّنا لَمُتَّانٌ در آل عمران بیبا
و در اِنَّنا لَمُتَّانٌ در انبیا خلافت و کلمه اِنَّنا در
شعرا بیبا است و در اعراف بیبا اِنَّنا لَمُتَّانٌ در تین
اِنَّنا در صافات خلافت و دیگر کلماتی چند
هستند که در رسم الخط ایشان بواو و الف است مثل
الْمَلُوءُ الَّذِینَ و یا اِنَّها الْمَلُوءُ در سه موضع نمل و کلمه
مَنْشَرُوا در هود و اَنْبِیاءُ و ما کانوا در انعام و اَمْ لَمْ
شُرکُوا در شوری و شَفَعُوا در روم و شعراء و
الضُّعَفَاءُ در ابرهیم و مؤمن و عَلَمُوا در شعراء و عَلَمُوا
در فاطر و بَلَّوْا در دخان و اَلْمَلُوءُ در صافات و عَوَّ

در مؤمن و بر آء در منحنه و دیگر بعضی از افعالند
که در بعضی مواضع رکن الخط ایشان بواو و الف مکتوب است
مثل یَنْفِقُوا در نخل و انْزَلُوا و انْظَمُوا در طه و یَدُوا
در نور و یَعْبُوا در فرقان و یَنْشَوُا در زخرف و یَبْدُوا
و یَنْبِئُوا در هر جا که بنیابند الا در سوره توبه بنیابند
کفر و که با الف است و در نوشتن و او درین مواضع
بجته مناسبه ضمه قبل است که از جنس او است ایما
جاء و او ذلک جن آء در مائده و جن آء و سبیه در
شور و ذلک جن آء در خشر و او و الف مکتوب است ایما
در جن آء الحسنى در کف و جن آء من تزیکی در طه
خلافست و کلمه بدعوا و تدعوا و ادعوا و رجوا و یبیلوا
و یبیلوا و سألوا و اشکوا و برنوا و لیعفوا هر جا که بنیابند
بواو و الف مکتوبند با اینکه صیغه مفردند غیر آن یغفوا
عنهم در هجا که بی الف مکتوب است و جاء و یأ و یأینکه
صیغه جمعند بی الفند سعود رسبا و عنود در فرقان

وَقَبُولِ الدَّارِ دَر حَشْرٍ جِ الفند وَاوَلُو اِحْتِمَا وَقَع بَاوَاو
وَالْف مَكُوبَاتٍ كَلِمَةٌ ذُو بَا بَا الْف مَكُوبَاتٍ لَادِرْش
مَوْضِعٌ لَدُو عِلْمٍ دَر بُو سَفِ وَذُو الْعَرْشِ دَر مَوْمِنِ
وَلَدُو مَغْفِرَةٍ وَذُو عِقَابٍ دَر حَمِ سَجْدَةٍ وَذُو الْفَضْلِ
دَر حُدُودِ ذُو الْعَرْشِ دَر بَرُوجِ وَذَر كَلِمَةٌ اَوْلَاكَ
وَاوَلُو اَوَاوِي وَاوَلَايَ پيش از لَامِ هُوَاو مَكُوبَاتِ
اَمَّا بِي وَاو خَوَانِدِه مِشُونَدِ وَكَلِمَةٌ يَا بَنُو مُمْ دَر طَهٍ وَ
اِلَى الْجَوْهَرِ دَر مَوْمِنِ بُوَاو اسْتِ كَلِمَةٌ صَلَوٌ وَرَكُوعَةٌ وَ
مِشْكُوفٌ هَر جَا وَقَعِ شُونَدِ بُوَاو مَكُوبَاتِ لَلتَّخِيْمِ مَكْرَانِكِ
مُضَافِ ضَمِيْمٍ بَا شُنْدِكِ دَر بِنِ هُنكَامِ مَكُوبَاتِ الْفَخْوَانِدِ
بُوَدِ مِثْلُ صَلَاتِهِمْ وَصَلَاتِي وَحَيَاتِنَا وَحَيَاتِكُمْ وَحَيَاتِنَا
زِيْرَا كِه هَر كَاهِ مُضَافِ بَغِيْرِ ضَمِيْمٍ بَا شُنْدِ مِثْلُ صَلَوَاتِ الْفَجْرِ
وَصَلَوَاتِ الْهَيْسَاءِ مَكُوبَاتِ بُوَاو خَوَانِدِ بُوَدِ دَر پَكْرَازِ
اَفْعَالِ كَلِمَاتِي چُنْدِ هَسْتِ كِه لَامِ الْفَعْلِ اِشْتِا بِيَسْبِ
اجْتِمَاعِ سَاكِنِيْنِ اِفْتَادِهْ اسْتِ وَدَر كِتَابِ تَرْجُمَانِ

وان در پنج موضع است بدع الا انسان و بحج الله انبأ
دو اسر و بدع الداع و دمر و سددع الزبانية در علق
و نفع المؤمنين در بوشن اما ذکر کلمه بوم بابت لا تکلم
در هود حذف لام الفعل کرده اند با آنکه اجتماع کینا
فعله است و دیگر سه کلمه است که بصورت همره مکتوب
و لاء الارض ذال عمران و فيها ذق در نحل و الخبء
در نمل و دیگر کلماتی چند هستند که بعضی ذوات
الواوند و بعضی ذوات الباء یعنی الفی که منقلب است و او
با از یا باشد اما ذوات الواو برده و نوعند اول آنکه
بالف مکتوب است مثل آنکه دعا و عفا و فلا و علا و بمن
آنکه مرهوم بیاست مثل ضعی و ضعیها و دحها و القو
و طعمها و ثلثها و سبی و زکی و دنی و ذوات الباء
بیز برده و نوعند اول آنکه مرهوم بیاست مانند در
و ان و انت همک و دهم آنکه مرهوم بالف است مثل عصا
و الاقضا و اقضا و طفا و ضابط در دانش ذوات الواو

طالیاة ائنت که هرگاه فعل را متصل گردانند بضماء مجرماً
وسکات معلوم گردد مثل دَعَوْتُ وَرَمَيْتُ وَفَضَيْتُ
و در اسم به تشبیه گردانیدن معلوم میشود مثل مَدَانِ
و عصوان و کلمه ابی و رای هر جا باشد بیما مکتوبست
و دیگر کلمات مقطوعه در رسم الخط بنوعی است که بیما
میشود کلمه ام من یكون در فناء است در توبه
در صافات بای امنا در حم سجده مقطوع است و
ان ناصبه از لاء نافیة در کلمه ان لا اقول و ان لا یقول
در اعراف و ان لا ملجأ در توبه و ان لا اله و ان لا نعبد
در هود و ان لا تشرك در حج و ان لا تعبدوا در
و ان لا تعلقوا در دخان و ان لا یشرکون در ممتحنین و ان لا
یدخلنہا در نون و کلمه یوم هم دو در مؤمن و یک
در ذاریات و کلمه ابن ما تکتونوا در بقره و ذاریات
ابن ما کنتم در اعراف و مؤمن و حد پدای بن ما تفتنوا
در آل عمران و ابن ما کنتم در مزیم و کلمه فی ما صکن

در بقره فی ما اتکم در مائده فی ما اتکم و فی ما اوحی
 در انعام فی ما اشتهت در انبیاء فی ما افضنم در نور
 فی ما همنا در شعراء فی ما زفنا کم در روم فی ما هم
 بینه فی ما کانوا در زمر فی ما لا تعلمون در واقعه کلمه
 کل ما ردوا و در نساء کل ما دخلت در اعراف من کل
 ما سئلتوه در ابرهیم کل ما جاء کل ما الی فی در ملک
 کل ما نبت در اسری کلمه عن ما هو اعنه در اعراف
 عن مریشاء در نور عن من تولى در نجم کلمه ان ما تو
 در حج وان ما تو عدون و لو ان ما فی الارض در لقمن
 کلمه کبیر ما شرفا در بقره ما کانوا اما قد مت هر چها
 در مائده کلمه ان ما زینک در رد کلمه حین ما در
 موضع بقره کلمه من ما ملک در هشا و لکم من ما ملک
 در روم مقطوع است و دیگر کلمه موصوله هستند
 که ذکر آنها ضرور است کلمه ان یجعل در هفت و ان
 جمع در فیه اما در ان تخصیصه خلافت و کلمه لکیلا

ما کانوا ما کما نور

سخنوا

مخزن نواد رال عمران یعلم درج یكون در الحراب اسود
حدید کلمه الا تفعلوه در انقال الا تفعلوا الا تنصرو
در توبه الا تغفروا در هود الا تصرف در یوسف
کلمه فا لم یسبوا در هود کلمه تم و بمن وعم در
قران متصل اند و چون ان ناصبه فعل مضارع بلا رسد
متصل باید نوشت مثل لیسلا و همچنین ان شرطیه چون
بلا رسد بخوا الا تصرف و نحوه کما و چون بکلمه نارسد
بیز متصل باید نوشت مثل اما ترین و اما تخافن و کلمه
الذی الی و الذین بیک لام مینویسند بخلاف الذین
و اللتین که از برای تشبیه است بد و لام مینویسند
فرق این بین الجمع و التشبیه و خفت در لفظ جمع اولی است
و ان شاء در قران هر جا که واقع شود ان شرطیه را از نشاء
که فعل است جدا مینویسند و در مانند لفظ ابرهیم و
اسحق و رحمن الف مینویسند و همچنین ال و کلمه اخیاه
که واقع شود الف مینویسند جهت که اوست اجتناع دو با و د

کتابت بلی یکدیگر و لفظ تجانا هر جا که باشد بالف نویسد
که ملتبس به نجینا شود که متکلم مع الغیر است و عمده در
رعایت و رسم الخط رفع التباس است چنانچه در اولتک
و انویسند جهت رفع التباس به التیک و همچنین هدا
تا ملتبس به دینا شود و لفظ تعنی الا یاریت ذکرش
بیا و ما تعین التذکره یا مکتوبت و الاصل
فینما واحده و پوشیده نماید که چون کلمه این در میان
دو علم واقع شود بطریق که صفت علم اول باشد بالف
نویسند مانند عیسی بن مریم یعنی ای عیسی که صفت تو
ایست که شیر مریمی چون خبر واقع شود بالف نویسند
مثل و قالک الیهود عن ربنا الله درین صورت خبر
واقع شده از لفظ عن ربنا الله است که چون صفت
موصوف در حکم یک کلمه است در ترتیب نحو بان کن
هر یک از مبتدأ مستقلند الف نویسند تا مشعر بانفصال
باشد و کلمه تم اشوار همچنین بنویسند از برای

انکه وقف کنند در تم ایستخوانند و همچنین
در فی السموات متوجهی که چون ذکر السموات
وقف کنند ایستخوانند بجلان الذی و من
که چون وقف کنند بر الذی و من کویند کله
و انوابه متشاهرا بی و او نویسند انا
ملتبس به او نواشد و بر اهل علم و دانش
مبهرن و روشن است که رعایت رسم الخط
کتابت و قرائت ضروریست و حدیثی در
این خصوص وارد شده است و تخلف از آن
ضرری و نقصی ثواب تلاوت نمیرساند پس
اولی و انسب آنستکه اگر در صیغه جمع مثل
جاوا و امثال آن الف نوشته باشند و هم
چنین در هر جو و یبند و که صیغه مفرد
است بی الف نویسند و موافق رسم الخط
هم نباشد حک بی فایده و اصلاح بیرون از

قاعده نکنند و قرآن را از مالیت بیرون نیندند
پس کسانی که عارف بعلم قرائت باشند قرائت
از روی علم و دانش ملاحظه نموده بنوعی
که فسادی در معنی و خللی بنظم قرآن بهم
ترسد وقف خواهند کرد و صاحب کشف
گفته در قوله تعالی ما اهدنا و احوالنا که
لام را من فصل نوشته اند در مصحف عثمانی
و حال آنکه خلاف قواعد عربیه است لان
خط المصحف لا یغیر و نیست این جمله خلاف
مکر از پیسوادی ثالث و خرمریدان او از باب
رفو کردن غلط او جواب تراش میکنند و باید
بحدیث شریف قرؤا کما یقرؤا الناس حتی یفوقوا

القائم اه عمل نمود چون علم رکن الخط

چندان ضرور و لازم نبود بجهت و

اهل فن قدر بیان مذکور

شد

الباب الثامن در کیفیت اقسام هززه و بیان
حقیقه و مخففة آن و مجلی ذکر محکم و متشابه و
ناسخ و منسوخ و عام خاص تکلیف است بدانکه هززه
الف متحرک گویند و آن بود و قسم است قطع و وصل
اما هززه قطع مثل هززه باب افعال که در درج
کلام و هززه وصل ساقط نشود مثل واقاموا
الصلاة واتوا الزکوة که قطع میکند و میبرد ما
قبل خود را از آنچه بعد از اوست و هم چنین هززه
واحد متکلم هم قطع است و در حالت وصل نیستند
مثل استجب لکم و اذکروکم و غیر ذلک و هززه
استفهام نیز برای قطع است و در وصل ساقط
نمیشود مثل استکبرت و نحو آن و هززه جمع نیز
در وصل ساقط نمیکرد مثل اموا لکم و
انفسکم و نحو آنها و هززه که اصل کلمه است در
درج کلام ساقط نمیشود مثل هززه امر و اجر و نحو

الها و اما هزوه استنبز في و ايم بغيل همه قره بقطع
 ميخوانند مكر و درش كه يك راوي نافع مدنست كه
 بوصل همزه ميخوانند باقى همزات كه خارج از همزات
 مذكوره از بر اى و وصل است مثل اعف و اعف و اعف
 عنا اعف در و اعف كننا انصر در فاقصنا هزاه
 كه در او ابل فعل ماضى ثلاثى مزيد فبه واقع شوند
 غير از باب فعال مثل همزه الكسب در ما الكسب
 و همزه استغفر در و استغفر لهم الرسول و همزه
 انصرفوا در تم انصرفوا و همزه اطشوا در و
 اطشوا بها و امثال اينها كه در تلفظ و عبارات
 ساقط ميشود جميعا همزات و وصل اند و همزه
 تعريف نيز در درج كلام ساقط ميشود مثل همزه
 الحمد لله چون حرفى ببران بياوردى و كوتاه و الحمد
 لله در بين صورت همزه ساقط است و همچنين همزه
 الحاقه و القارعه و العاديات همزه تعريفند در

حالت وصل ساقط میشوند و اما همزه محققه
و مخففة بدانکه هرگاه دو همزه در یک کلمه جمع شوند
عاصم همه جا بتحقیق خوانده الا کلمه **ءِ الْعَجَمِيَّ** در
فصلت بکر تحفون همزه تین و حفص بن شهیل کالالف
یعنی همزه ثانی را سهیل میکند بچیزی که نه بیکمزه
باشد نه الف و کلمه **ءِ اَذْهَبْتُمْ** در احقاف و ابن بون
احد در آل عمران عاصم بیکاله بیکمزه خوانده و کلمه
ءِ اَنْ كَانْ در تون و **ءِ اَسْنَمُ** در اعراف و طه و شعرا
بکر همزه تین با تحفون و حفص بیکمزه میخوانند و اگر
همزه وصلی واقع شود میان همزه استنفاها و لام ساکن
و ان در قرآن شش جا است که همزه استنفاها با الف
و لام تقریف جمع شده و همزه و الف لام تقریف با ال
بالف کرده اند و ان کلمه **ءِ الَّذِي كَرِهَ** در رد و موضع
انعام و آلان در رد و موضع **بُؤْسٍ** و **ءِ اللّٰهِ** در بون
و مثل که درین مواضع با اتفاق همه قراء مد واجبند

باشد چنانچه رفع التواء ساکنین و جمیع قراءه مشق ^{دیده} اند
 و تهلیل و مراد از تهلیل همزه ثانی را کالافتا کرد
 است تهلیل در اصطلاح قراءه همزه ثانی را میان
 همزه و الف خوانند است هرگاه همزه اول مضموم یا مکسور
 باشد و اگر دو همزه در دو کلمه همسر کنند مثل ^{لا} شوق
 لان کنتم و جاء اجلهم و نحو ذلك خاصه فیه جاهر
 همزه را بحقیق خوانده و فرقی در میان همزه و الف ^{همزه}
 است که آنچه بیول حرکت و اعراب میکند همزه است
 آنچه نمیکند و همیشه ساکن است پیران الف است ^{نظیر}
 غیر همزه دان الف است ^{بنا} بوسه زاده و طیوان
 در او کونلام و همزه اثقل و ابعده و فاست
 محرجا یعنی محر جز اقضای حلق است بقشر دن و از ^{نیمه}
 به نبر کرده اند از چنانچه ترغ ان از ان مکان و اصل در ^{همزه}
 محقق است در حال تلفظ اکثر اهل حجاز و قریش مثل
 نافع و ابن کثیر و ابو عمر و یحییف همزه ثانی ماده ^{همزه}

خوارزمی

عن اهل الحجاز وحديثي در تخفيف همزه نقل نموده اند
من طريق خمران بن اعين عن ابي اسحاق سوادى الى عرابي ذر
قال جاء اعرابي الى رسول الله فقال يا نبي الله قال انت
بنبي الله لكن نبي الله واحكام همزه بساواست ايجز
تخفيف همزه بيان ميشود چها راست اول نقل حركه
همزه است بما قبلش كه ساكن صحيح وغير حرف مد است
و خود همزه را ساكن كردن مثل فدا فتح و قل اوحى
وقل ان كنتم وان قرئت نافع است از طريق و كرتو
عاصم در سوره حجرات در لاسم الفسوق حركت همزه
اسم را بلام داده و همزه را حذف كرده دو هم ابدال
همزه ساكنه است بحرف مد بكه حركت ما قبلش از جنس
خودش باشد قبل الفاء بعد الفتح نحو امر اهلك
و واو بعد الضم نحو مؤمنون و باء بعد الكسر نحو
وان قرئت ابي عمرو است سيم شمهيل بن بين است
يعني او را حركه كرده است كه مخرجش ميان همزه محققه

وین حرف مد تیکه مجازت حرکتش هرگاه متفق باشند
 هزوه در فتح شهیل میکنند هزوه ثانیه نافع و بر کثیر
 و ابو عمرو و هشام و الباقون یحذفونها چه اسقاطا
 هزوه اول است بدون نقل و ان قرائت ابو عمرو ^{و هشام}
 و الباقون بالتحقیق فیها و خلیل مخوی باسقاط هزوه
 ثانیه قائل شده است و اما محکم و منشا به و ناسخ
 و منسوخ و عام و خاص بدانکه ایات قرآن برشش
 قسم است محکم و منشا به و ناسخ و منسوخ و عام و
 خاص اما محکم ایة را گویند که ظاهر لفظش صریح باشد
 تام و تمام بمعنی موضوع له کند بدون تاویل و
 تکلفی مثل قوله تعالى **اِلهُكُمْ اِلَهٌ وَّاحِدٌ لَا اِلَهَ**
اِلَّا هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِیْمُ و اکثر قرآن ازین قبیل است
 اما منشا به پس ایة ایست که بدون تاویل و تکلف
 و ترتیب قواعد اصولیه و قوانین عقلیه ^{اولاد} اوشتند
 بیهنیه معنی آنرا بخوبیکه موافق اعتقادات حقیه باشد

نتوان فهمید و لفظ از چند وجه از معنی باشد و
طایفه از ظاهر لفظ آن مدعی خود را بیابند
انصورت مر اهل حق را توقف نمودن و رد نمودن
بر اسخیر فی العلم ضرور باشد چنانچه در کافی و
شده است که از احکام امری هست که رشد و
صلاح آن اشکار است پس متابعت آن واجب است
و امری هست که گمراهی آن ظاهر است اجتناب از
آن نیز واجب است و این هر دو امر و هر دو هست که از
آیات و احادیث محکم معلوم شود و امری هست
که مشتبه است باید که برگردانیده شود علم آن
خدا و ازین قبیل آیات نیز در قرآن مجید بسیار
مثل قوله تعالى وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ
پس کسیکه از اصول عقاید بهم نداشتند باشد
بآدله و براهین حقه بر خود ثابت نکرده باشد که
خدا کسی را گمراه نمیکند و تفسیر این آیه ^{جس} عاجز و مختار

بسی آنکه از معصوم علیه السلام استماع
نماید و بعضی از مفسرین آورده اند که دلالت
الفاظ قرآن بر جمیع معانی مقصوده با تسبیل مطابقت
است بخوبی که لفظ احتمال معنی دیگر بغیر از معنی مقصود
از آن ندارد یا محتمل معنی غیر از آن تر هست شواهد اول
نص خوانند مثل وَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ وَقَسْمٌ ثَانِيٌ كِه
دلالت بر معنی مقصود و غیر مقصود دارد با دلالت
آن بر همگی معانی محتمله مساوی است یا نه نوع اول
مجل گویند مثل قوله تعالى فَلَئِنَّ أَكْثَرَهُمْ قُرْءٍ وَنوع دوم
یعنی آنکه دلالت آن بمعانی محتمله متفاوت باشد
از آنست بمعنی باج ظاهر گویند مثل وَلَا تَنْكِحُوا
نَكَحَ آبَاءَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ وَنَسَبٌ بِمَعْنَى مَرْجُوحٍ مَا
خوانند مثل بِئَا لَلَّهِ قَوْفٌ آيِدٍ بِنَامٍ بِسِزِ بِنِ چهار
شم نص ظاهر را محکم گویند و مجمل و ما اول امتثالی
اما ناسخ و منسوخ دو پایه اند از برای دو حکم غیر

بکدی بکدی نازل شد باشند در وقت که یکی از آنها
حکمی آورده باشد و بعد از آن دیگری حکمی دیگر
و مردم لازم باشد پیروی حکم ثانی و ترک حکم
اول پس حکم ثانی را ناسخ و حکم اول را منسوخ
مثل آنکه در اوّل اسلام امر شد بر رسول خدا که
با کفار بمضون لکم دینکم ولی دین عمل نماید
بعد از قوه و نضح اسلام بمفاد آیه فاذا انزلنا
الحرم فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم با ایشان
معامله نماید پس آیه اولی منسوخ شد با آیه ثانیه
و منسوخ بر سه قسم است اول منسوخ المعنی که چنانچه
مذکور شد لفظ آن در کلام است و امر بخواندن
آن شده است از جمله قرائت لیکن معنی آن را
نباید بجهل آورد مثل آیه و علی الذین یطیّبون قد
طعام مسکین و امر بقبله و محو بل آن و بعضی از
مفسرین گفته اند که بکصد و چهارده آیه است

از پنجاه و چهار سوره که منسوخ است یا ایة اقلوا
المشیرین کافه که از ایة الشیخ کویند و هم
منسوخ اللفظ وان ایاتی است که در بار حضرت
ولایت مابا میر المؤمنین علی سلمه و عداوت
اعداء انجناب نازل شده و ملاعین صحابه از منیا
انداخته اند و ما ما موردیم که لفظ انرا قلاوت
نکنیم بلکه معنی انرا که دلیل بر امامت الله علیه
السلام اعتقاد داشته باشیم و بعین بیان و هم
و در جواب التفسیر آورده که از جمله اینقسم است
منسوخه این ایاست که الشَّيْخُ وَالشَّيْخَةُ اِذَا
زَنَّا فَاَرْجُوهُمَا نَكَاحًا لِمَنْ لَلَّهِ كَقَلَاوَتِ مَنْسُوخِ
است و حکمش باقی سیم منسوخ المعنی و اللفظ
وان ایاتیست که در بعضی مواد نازل شده
بعین اسقاط قلاوت آنها منسوخ گردیده و
ان نیز ظاهر نیست که بعین او رفتار ما عام ایست

درین طائفة مع

که مورد نزولش امور کلّی باشد و احدی دون
احدی یا طائفة بمضامین آن ما مورد مخاطب باشد
و تعلق بزمان خاصی نداشته باشند مانند قوله
تعالی و اَقِمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَغَيْرَهَا وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا
مَنْ كَانَتْ أُمَّةٌ لَمْ يَكُنْ لَهَا خَطَايَاهَا مَعَكُمْ بِأَنَّهَا فِی سَبِيلِ اللَّهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِیَ هُوَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ
که بخصوص پیغمبر وارد شده یا د بگری لیکن تمام
مردم در تمام وجه آن شریکند مثل و کَوْتَرِی
وَاقِمِ الصَّلَاةَ وَغَيْرَهَا وَاعْتَصِمُوا بِاللَّحْلِ خَاصَّ الْمَعْنَى مِثْلُ
آیاتیکه در شان حضرت ولایت ما با اهل المؤمنین
علیه السلام یا بخصوص یکی از صحابه بلفظ جمع
ناز شده کقولہ تعالی اِنَّمَا وَلِیْکُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ
وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوا الَّذِیْنَ یُضِیْمُونَ الصَّلَاةَ وَیُوْتُونَ
الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاکِعُونَ که با تفاق ثابت است
که مراد از الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اَنَا بَاخِرٌ عَلٰی بِنِیَابِلِ عَلٰی سَلَامٌ

لا غیر و از این قبیل است اما خاص در این است مخصوصا
در ماده خاصی ^{اشخص} خاصی یا زمان خاصی نازل شده
و دیگر از زبان دخلی نباشد نه بحسب لفظ و نه بحسب
انتهی و نباید دانست که جمله قرآن در باب اهل بیت رسول
خدا و دوستان ایشان و ذم دشمنان ایشان نازل شده
و علم قرآن بتمامه در نزد ایشانست لا غیر و بدینضمون
اختیای پای در کتب معتبره هست که نقل اهلادین
و جزیه موجب تطویل است اما تکبیر در آن سنت اهل
مکه بوده نزد ختم قرآن و از این کثیر نقل شده و بعضی
از برای همه قراء نقل کرده اند و صیغه تکبیر بدینظریق
است که از آخر و بقول اول سوره و الضحی الی آخر قرآن
الله اکبر و لا اله الا الله و الله اکبر و لله الحمد
نظم و ما افضل الاعمال الا افشا مع الخیر خلا و در تمامه
از کبر و افی آخر الناس رد فوا مع الحمد فی المقام سلا
و او آخر ضحی تکبیر سنت تابناک یا زده جاکشبه یا تکبیر هلال

منه
فلذلك باقارعه از عهده ناکه ترهب عوین الحمد لله شد ما این
وبعضی از قراء احتیاط کرده اند بعد از ختم قرآن بر
فرائث عاصم تکبیر گفته اند این احتیاط بیفایده است
زیرا که تکبیر دعا است و دعا و تکبیر ضرر و فساد
بقرائت و ثواب تلاوت نمی رساند و الله اعلم

الخاتمة

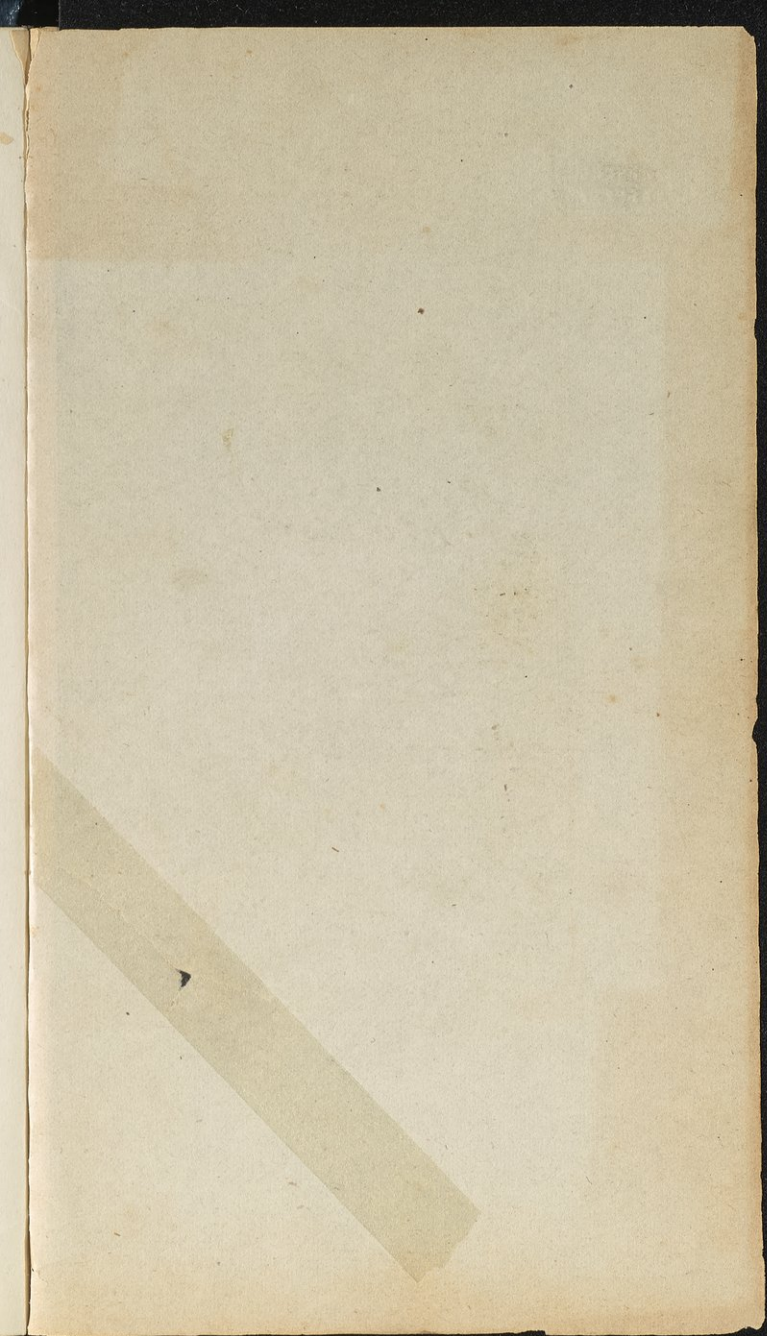
در بیان سند قرائت مؤلف استخرا ما
سند قرائت المؤلف فاعلم انی قرأت بها
القرآن علی سیدی و سندی و اسناد
ووالدی و هو القارئ المؤید و الفاضل
والمحافظ المسجد الحاج السيد محمد حشره
الله تعالى مع جده الامجد و هو تراء
علی والده الماجد المحقق الزاهد الحافظ البهي
والمعامل العابد الثقی الا فاسيد المهد جعله الله

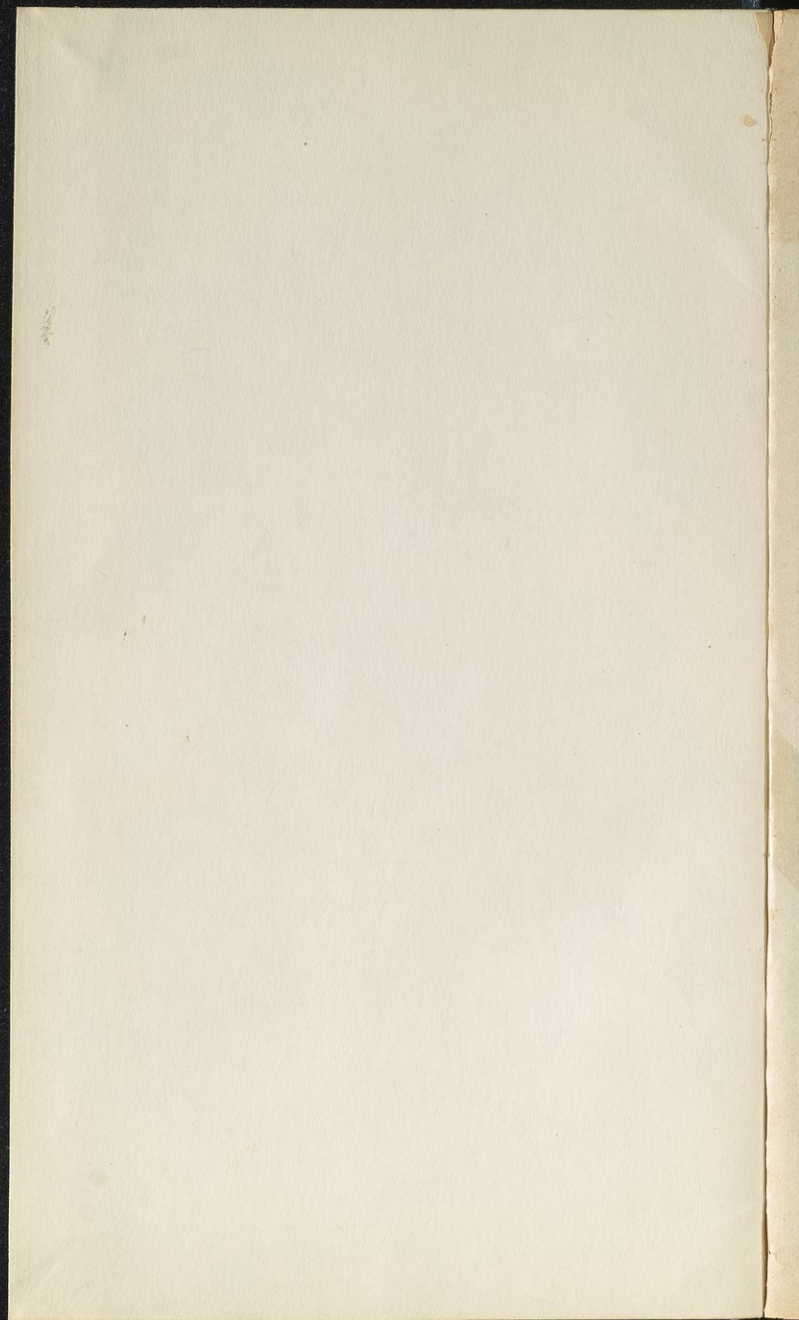
من رفقاء جد الحسين ^{عليه السلام} سبط وهو فرأ على ابنه الحافظ
الفاضل البارع زين المفضلين المتبحر الأواه السيد
القشاح ده وهو فرأ على عمه الأكرم والحافظ الأحنم
السيد ضاهر وهو فرأ على ابنه الحافظ الأجل السيد محمد
وهو على أسناده زين القراء وناج القدماء الحافظ
البارع الحاج محمد ضاه السبزواري وهو على جده عمه السيد
على الشريف القاري وهو على السيد حسين المغربي وهو
على الشيخ محمد المغربي وهو على الشيخ محمد الجزري وهو
باربعة عشر على ^{واسم} عاصم بن همدان بن أبي النجود الكوفي الأسدي
وهو على أبي عبد الرحمن بن جبب السلمي وهو على امام
المؤمنين ويعتقوا الدين أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه
وعلى اولاده الالف النخبة والنساء والمجد لله رب العالمين
برضا برضا فيه ارباب الفاضل وبينش بوشيد محقق
نمانا دكه اصلاح كار مؤمنان و رعابت خاطر ایشان
دره تزد اهل عرفان اعظم ارکان ایمانست بر فیا بر چه

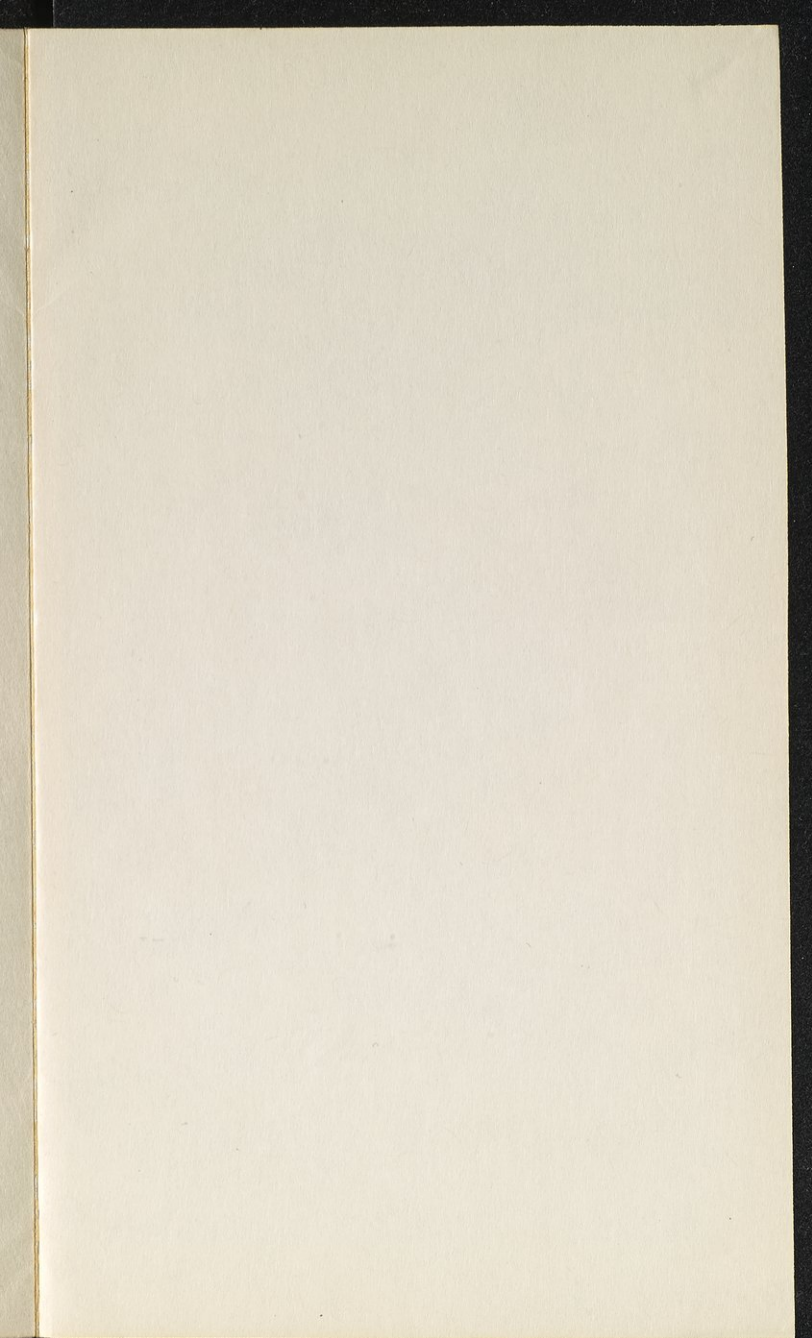
پوشی و بر فضایح موشی و با بصلحا و متقیانست فلما هذ
 الثامن ابن حنبله فقیر و ابن منذر کثیر التقصیر از علماء و
 فضلاء و قرأ الباطن خود را بنور معرفت و ظاهر خود را
 بجلية طاعت نور و مزین کرد اینده لیلأ و هارار است
 و چهاراد رکبند که و رضا الهی کسز کرده اندا اشتکه
 اگر سهکوی با خطائی و یا غلطی یا ناملاهی که الفاظ
 و یا در قواعد مجویدی و افشده باشد و بر ان مطلع
 شوند بد بل عفو و اغماض عیب انرا پو شنند و در
 اصلاح ان بقدر وسع بکوشند ان الله لا یضیع
 اجر المحسنین فدر مع مؤلفه الفقیر من تألیف نشود
 هذه الأوزان فی عشرين یوم الاثنین من العشر الأوسط
 من الشهر الثانی من السنة الثامنة من العشر التاسع من
 للمائة الثالثة من الألف الثانی من الهجرة النبویة علی هاجرها
 الألف لثاء و الخیة دار الخلافة ناصر هذا طهر اصفاها
 الله عن الحدان محو محمد و اهل بیته الطیبین الطاهرین
۱۲۸

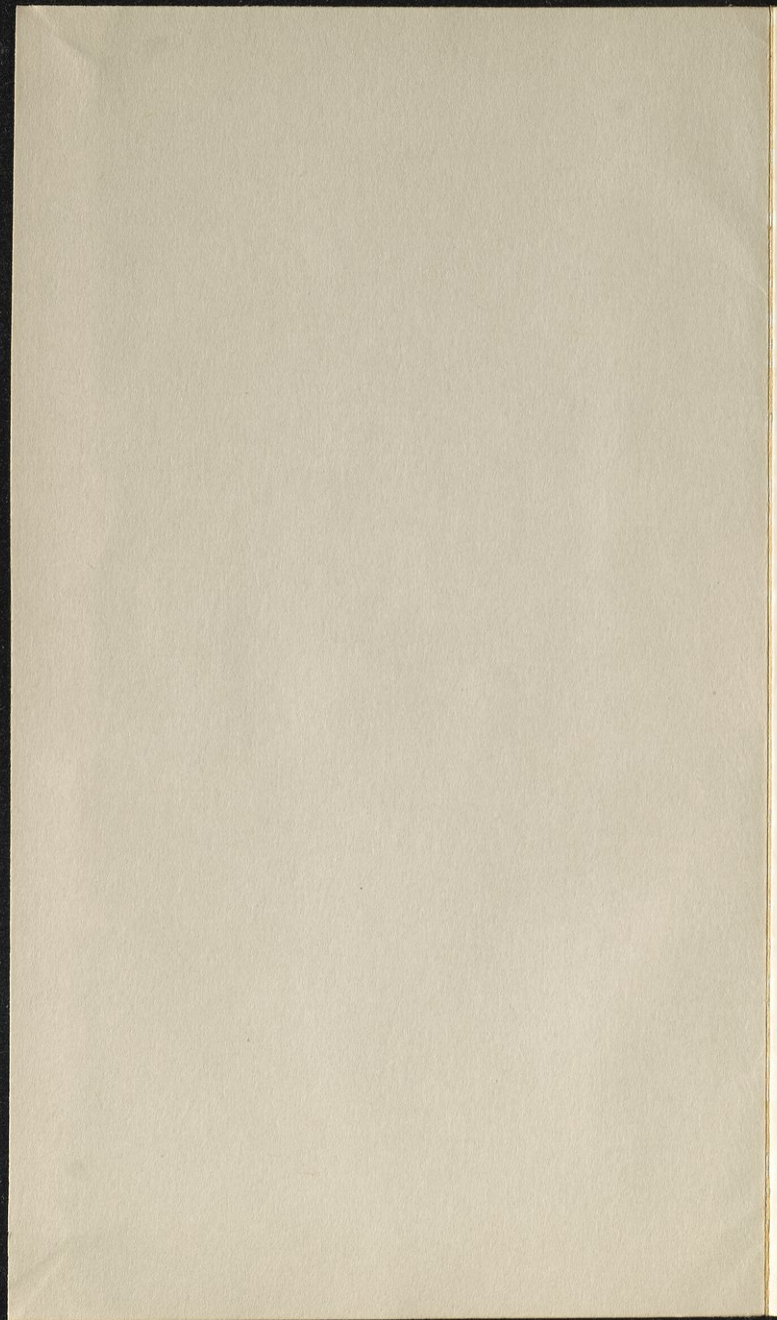
انير الشا و جيزه في ر علي
وتنزل اذ فقه العلماء علا
تجويد من مصنفات العلماء علا
لا الفجر العاظم الكاظم و فريد
يد الفضلاء العالم و الحبر جيد
السند المودق اذ هو كروي
السند المودق اذ هو كروي
ي هرة و المهندت جينا اقامير
الملقت القراءيد الر قاطب و
المدعوي و لطا فضا اذ هو منير
و ان الله بمحنته لا يستحي
وتلا كتبه كذا الحمد مشددين
و يسطو طيرت اذ هو شوقند
مفصل ان شجر كشي علما عاملين
كنا جواهر القرائن الكاظم الجوهري
ان مسطور حند فضع ان القائلين
حاشين حند فضع ان القائلين

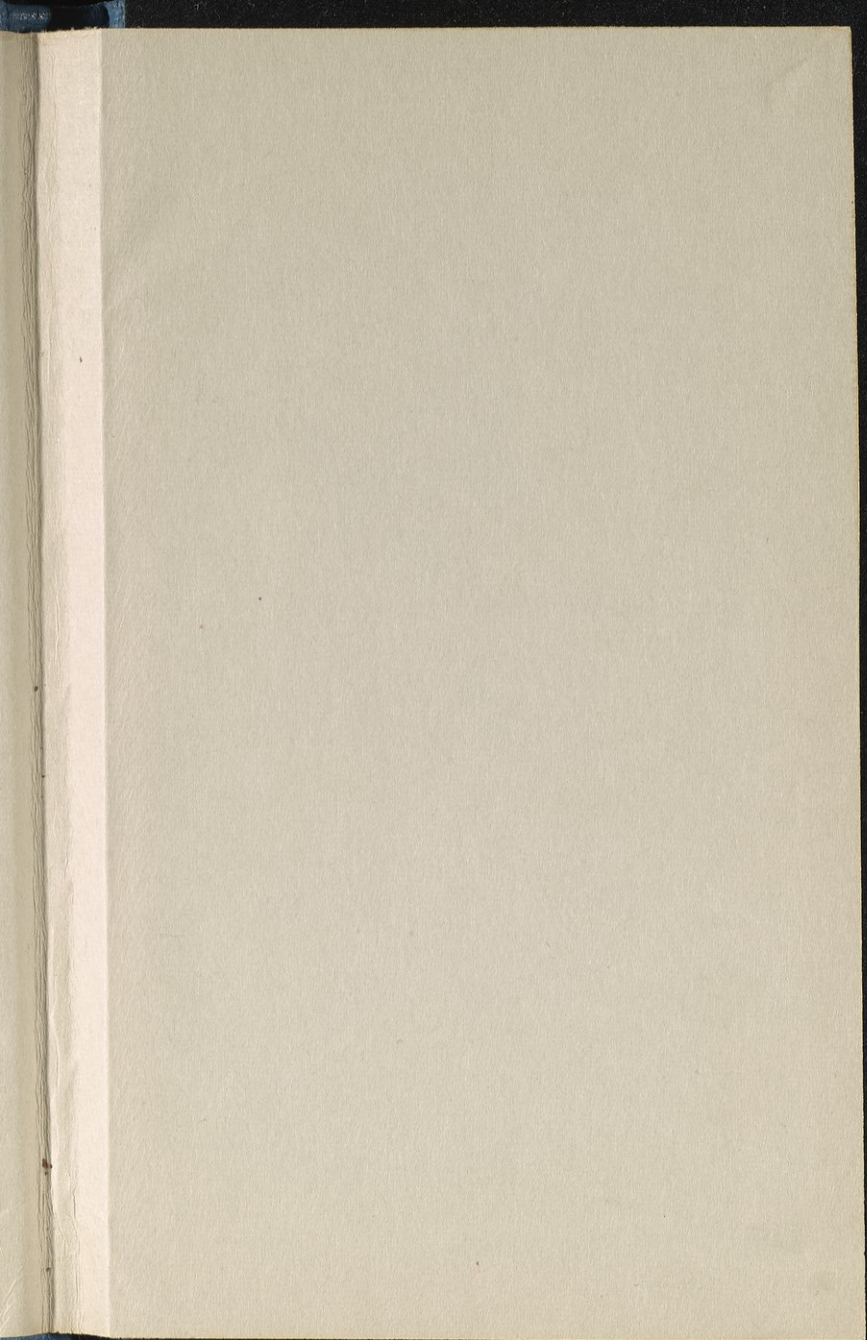
J. Barsett











893.7K84
GT

NOV 30 1965

COLUMBIA LIBRARIES OFFSITE



CU59003898

893.7K84 GT

Tuhat al-Muhammadiy